

ضمائم مناسب برنامه

لیلہ صعود حضرت بہاء اللہ

روحی لشراب مقدم احبائے الفداء

(توضیح کتاب عهدی) قبل از زیارت کتاب عهدی به اطلاع حاضرین برسد.

لوح عهدی هم وصیتنامه و میثاق اصغر حضرت بهاءالله است و هم عهدی است که آن حضرت به عنوان مظهر کلی الهی از مجموع عالم بشریت می گیرند و بر طبق آن از مردم می خواهند که به وجه خاصی رفتار کنند و برای مقصد مهمی که محبت و اتحاد عالم انسانی است کوشا باشند. مخاطبان صریح این لوح منیع هم اهل بهاء و اولیاءالله بوده اند و هم جمیع اهل عالم.

در مکاشفات یوحنا نبی چنین آمده: "و قدس خدا در آسمان مفتوح گشت و تابوت عهد نامه او در قدس او ظاهر شد و برقها و صداها و رعد ها و زلزله و تگرگ عظیمی حادث شد".

باید متذکر بود که این ظهور از نوادر ظهوراتی است که به نام شخص مظهر امر خوانده شده و در عین حال نام مظهر ظهور از صفات الهی است و در نتیجه اسم مظهر ظهور بر جبین همه مؤمنان خواهد بود.

در لوح جمالقدم خطاب به ابن ذئب ذکر صحیفه حمراء رفته که می دانیم مراد به طور خاص همین لوح عهدی است. حمراء یعنی سرخ که رنگ آتش و خون است و در فرهنگهای مختلف به عنوان مظهر اصل حیات تلقی شده است و گواه قدرت و قوت و درخشش این اصل است. صحیفه حمراء به معنای عام آثار قلم اعلی را در بر می گیرد.

اقتباس از سفینه عرفان جلد ۱ ص ۹۹ و ص ۱۰۸ (برگرفته از سخنرانی دکتر شاپور راسخ)

این مشت خاک را از اهتزاز کلمه مبارکه منع منما و از حرارت محبت محروم مساز . دریا‌های عالم بر رحمت محیطه ات شاهد و گواه و آسمانها بر رفعت و عظمت مقرر و معترف . ای دریای کرم ، قطره ای به شطرت توجه نموده و ای آفتاب جود ، وجود جودت را طلب کرده . هستیت مقدس از دلیل و برهان و استوائت بر عرش ، منزّه از ذکر و بیان . رجای افنده و قلوب و ارتفاع ایادی نفوس بر بخشش گواهی است صادق و شاهدی است ناطق ، چه که اگر کرم نبود ، دست ارتفاع را نمی آموخت ، تراب چه و ارتفاع چه . ای کریم ، تیر رحمت از افق هر شیء ظاهر و نجم عطایت از هر شطری ساطع محتاجان بابت عطایت را می طلبند و عشاق رویت لقایت را . چون خلق از تو و امید مکنونه قلب از تو ، سزاوار آنکه امام وجوه اغیار ، محرمان کویّت را به طراز جدیدی مزین نمایی و به اسم بدیعی فائز فرمایی . توئی آنکه از اراده ات ارادات عالم ظاهر و از مشیت مشیّات امم ، نافذ . رجا از قلوب طالبانت قطع نشده و نمی شود . گواه این مقام کلمه مبارکه " لا تُفْنِطُوا " . ای کریم ، عبادت در بحر نفس و هوی مشاهده می شوند ، نجات را آمل و بخششهای قدیمت را سائل . تویی قادر و توانا و معین و دانا .

مناجات دوّم از آثار حضرت عبدالبهاء جَلَّ ثَنَاهُ

هوالابهی

پروردگارا مور ضعیفم و پشه نحیف ؛ بال و پری شکسته دارم و پائی از دوری بادیه حسرت ، خسته . چشم گریانم بین و جگر سوزانم نظر فرما . آه و فغانم جمیع طیور را به فریاد آورده و آه پر حسرت قلبم چون شعله سوزان به جانِ جهان آتش زده . از افق ابهات فیض انوار کن و از ملکوت اعلایت بذل اسرار نما . ای نیشان عنایت ، بارش و ریزش ارزان کن و ای شمس حقیقت ، تابش و رخشش فراوان بنما شاید این قلوب افسرده تازه و زنده گردد و این نفوس مرده حیات بی اندازه یابد . ع ع

مجموعه مناجاتهای حضرت عبدالبهاء چاپ آلمان ص ۳۴۵

لوح مبارک حضرت عبدالبهاء جَلَّ ثَنَاهُ

ای شیدایی روی دلبر معنوی ، هر عاشقی سرِ معشوقی دارد و هر دلدادۀ ای پریشان موی دلبری . تو که دلباخته روی معشوقِ بزمِ الهی هستی ، چون قُمری و فاخته روحانی در این بوستانِ رحمانی و گلستانِ یزدانی بر سروِ آزاد ، بنشین و آغاز ترانه کن و فغان و ناله نما که روی آن گلِ صد برگِ خندان در پسِ نقاب شد و جمال آن دلبرِ رحمن در وِرای حجاب . اَسْتَغْفِرُ اللهَ این نقاب و حجاب ، نظر به ضَعْفِ بَصَرِ ماست والاّ آن آفتاب را طلوع و غروبی فی حدِّ ذاته نه ؛ در ملکوت ابهاتش لائح است . ع ع

منتخبات آثار مبارکه جلد ۲ ص ۶۶

هَلْ مِنْ مُفْرَجٍ غَيْرُ اللَّهِ

میرزا یحیی نه تنها هرگز کوچکترین تشبّی برای حفظ و حراست امری که ظاهراً نامزد رهبری آن به شمار می رفت به عمل نیاورد بلکه با تحریک و دستکاری سیّد محمّد و چند تن دیگر از همدریفان خود شروع به اقداماتی پنهانی برای بی اعتبار ساختن حضرت بهاءالله نمود و بنای نشر شایعات و جعل اکاذیب ناروا و دور از حقیقت در مورد اعمال و عقاید و مقاصد هیکل مبارک را گذارد . این جریانات پنهانی رفته رفته امر حضرت باب را مورد تردید و خطر مهلک اختلاف و انشقاق قرار می داد . تا آنجا که حضرت بهاءالله تصمیم گرفتند از بغداد و از بین کسانی که به خوبی ایشان را می شناختند دوری گزینند... میرزا آقا جان خود چنین شهادت داده است : " از مشاهده حزن و اندوه جمال مبارک ارکان وجودم به لرزه در آمد . " نبیل نیز از قول او می نویسد که قبل از عزلت گرفتن حضرت بهاءالله یکبار تصادفاً هیکل مبارک را دیدم که در سپیده دم ناگهان از خانه خارج شدند . هنوز شبکلاه بر سر داشتند و چنان آشفته حال بودند که قدرت نگاه کردن به صورت مبارک را نیافتم . در حین راه رفتن در نهایت خشم و غضب می فرمودند : اینها همان مخلوقاتی هستند که سه هزار سال به پرستش بت ها می پرداختند و در مقابل گوساله طلایی سر تعظیم فرود آوردند حال نیز بهتر از آن نیستند . چه نسبتی است بین این افراد و آن جمال منیر و چه رابطه ای می تواند آنها را به مظهر لطف و عنایت الهی مربوط بسازد ؟ میرزا آقا جان می گوید من از شنیدن این کلمات سهمگین هیکل مبارک مانند درخت بی برگ و بار بر جای خشک شدم و هر لحظه بیم آن می رفت که در اثر آن کلمات از پای در آیم بالاخره فرمودند : به آنها بگو چنین بخوانند : " هَلْ مِنْ مُفْرَجٍ غَيْرُ اللَّهِ قُلْ سُبْحَانَ اللَّهِ هُوَ اللَّهُ كُلُّ عِبَادٍ لَهُ وَ كُلُّ بَاْمِرِهِ قَائِمُونَ " به آنها بگو این آیه را شب و روز در خواب و بیداری پانصد بار بلکه هزار بار تکرار کنند تا شاید آن جمال منیر خود را بر ایشان بنماید و نور موقده خود را بر آنان بتاباند . چنانکه بعداً شنیدم ایشان خود نیز در حالیکه علائم حزن فراوان از سیمای مبارکشان نمایان بود این آیه را تلاوت می فرمودند .

بهاءالله شمس حقیقت صص ۱۴۹ - ۱۴۸

نظر به چهره مبارک

به یقین مبین بدانید از دوست و دشمن هر کس بگوید من توانستم درست در چهره مبارک نظر کنم کاذب است . به مرآت و کرات تجربه کردیم و امتحان نمودیم و جدّ کردیم که رخسار و شمایل مبارک را زیارت نمائیم ، نتوانستیم . بعضی اوقات انسان چون به حضور مشرف می شود به شأنی واله و حیران و مجذوب می شود که به حقیقت منصعق و مدهوش و به کلی بی خود و عالم را فراموش می نماید و وقتی هم که بیهود نیست و می خواهد وجهه مبارک را زیارت کند حصر نظر و بصر می نماید ؛ چه قسم شمس را چون نظر می نمائید اشعه ساطعه اش مانع می شود و تیر می زند و چشم را تیره می نماید و از چشم ، آب جاری می شود همین قسم چون حصر نظر و زیارت جمال مبارک نمائید از چشم آب می آید و ممکن نیست نفسی بتواند تشخیص دهد و برای فانی هم این حال مشهود شد . ایّام ارض سرّ که قریب هفت ماه مشرف بودم منجذب و منصعق بودیم و سر از پا به کلی فراموش بود و بعد از چهارده پانزده سال چون به بقعه مبارکه نورا مطاف ملاء اعلی طور تجلّی بر موسی ، ارض مقدّس عکا مشرف شد و سه ماه مشرف بود می خواست لون تاج مبارک را بداند و زیارت کند هر وقت به مُثول فائز می شد فراموش می نمود ؛ تا روزی باغ رضوان را به مقدم مبارک مزین و معطر و منور فرموده و حقایق جنات موعوده غیبیه و شهود به آن رضوان ساجد بود و در اطاقیکه حال موجود است و سریر و کرسی و بعضی اشیاء مختصه به حضور در آن اطاق محفوظ است و مشرفین زیارت نموده اند ، نهار تناول می فرمودند و دو سه نفر در اطاق و جمعی بیرون ایستاده بودند واله جمال بی مثال لایزال ذوالعظمه و الجلال بودند . فانی از وراء احباب و اصحاب قائمین زیارت تاج وهاج پرابتهاج را نمود ؛ کانه کوكب دُرّی لاشرقی و لاغربی و لا جنوبی و لا شمالی و چه دید و چه زیارت نمود آن حال هم وجدانی است و حکایت و روایت وجدانیات محال و ممتنع است ... بلی تاج مبارک سبز بود و در نهایت خوبی دوخته شده بود .

از خاطرات جناب حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی - خوشه هائی از خرمن ادب و هنر جلد ۴

حکایت

حاجی میرزا حیدر علی در شرح تشرّف خود به حضور حضرت بهاءالله چنین می نویسند:

مدّت ها بود که این آرزو را در دل داشتم که خود را به سجود بر اقدام مبارک بیندازم . یکبار اجازه تشرّف و حضور در اطاق مبارک را یافتم . در حالی که مشی می فرمودند ، وقتی به سوی من آمدند به حال مسطح چون ورقی کاغذ بر دیوار اطاق بودم و چون دور می شدند به فاصله یکی دو قدم به امید آنکه آرزویم را مجری دارم به دنبال هیکل مبارک می رفتم . مجدداً برگشتند و من هم عقب عقب رفته و خاضعانه به دیوار چسبیدم . با لبخندی فرمودند : " چیست ؟ می بینم که به جلو و عقب می روی . " بعد دست مبارک را گشوده ، به من فرمودند : " همان جایی که هستی باش . " اگر چه به آرزویم نرسیدم ولی حرکت دست مبارک و آن تبسم رضایت مرا به سروری بی حدّ فائز نمود .

خوشه هایی از خرمن ادب و هنر ج ۸ ص ۷۷

تبعید حضرت بهاء الله از استانبول

یک روز، شمسی بیگ خبر تازه ای آورد که امکان دارد همه به ادرنه منتقل شوند و معلوم بود که این انتقال حالت تبعید خواهد داشت و در نتیجه اصرارهای مشیرالدوله و بنا به تصمیم سلطان عبدالعزیز و وزرای اعظم اوست که چنین امری صادر می گردد. هیکل مبارک که شدیداً به خشم آمده بودند از قبول چنین تصمیمی امتناع نمودند؛ زیرا ایشان کاری نکرده بودند که سزاوار این عمل ناگهانی باشد... بنا به اظهار آقا رضا، حضرت بهاء الله با لحنی شدید و سرزنش آمیز خطاب به حاجی میرزا صفا که یکی از توطئه گران بشمار می رفت و کوشش فراوان داشت که به هر ترتیب ممکن بابی ها را از استانبول به یکی از گوشه های قاره اروپا تبعید کند و اکنون چهره واقعی خود را آشکار کرده بود فرمودند: "ما با این تعداد قلیل، تا شهادت آخرین نفر بر سر حرف خود باقی خواهیم بود." حاجی میرزا صفا با تزویر آشکاری می گفت: "ولی نمی توان در مقابل یک دولت ایستادگی کرد." چنانکه آقا رضا می نویسد هیکل مبارک در پاسخ وی فرمودند: "تو مرا از قدرت دولت می ترسانی؟ اگر تمام دنیا با شمشیرهای برهنه بر من یکه و تنها حمله ور شوند باز خود را بر اریکه قدرت و عظمت جالس می بینم سرنوشت کلیه مظاهر الهی به این بوده که مورد ظلم و ستم قرار گیرند ولی این مخالفتها هیچگاه آنان را از اظهار کلمه الهی منع ننمود و از مقصد باز نداشت. هیکل مبارک سپس از شخص مؤمنی که در دربار فرعون زندگی می کرد و شرح گفتگوی وی را با پادشاه مصر که در قرآن کریم ذکر شده یاد نموده و به حاجی میرزا صفا فرمودند که توجه سفیر ایران را به آن قسمت از قرآن جلب نماید. آقا رضا می نویسد که حاجی میرزا صفا که مانند صاعقه زده ها بر جای خشک شده بود اجازه مرخصی خواست آنگاه حضرت بهاء الله خطاب به پیروان خود فرمودند: "نظر شما چیست؟ آیا می خواهید سبب کشته شدن شماها بشوم؟ آیا می خواهید جام شهادت را بنوشید؟"

چه وقتی بهتر از حالا برای جان دادن در راه حق؟ بی گناهی ما کاملاً آشکار است و آنها چاره ندارند مگر آنکه بر بی عدالتی خود اقرار کنند" آقا رضا که این سخنان مُهِمِّین را نقل کرده است چنین اضافه می کند: "واقعا در آن

هنگام همه ما با نهایت شعف و سرور و وفاداری و اتحاد و انقطاع آماده بودیم که به آن مرتبه رفیع فائز شویم و خدا شاهد است که همگی با شادی در انتظار شهادت بودیم."

ولی در این هنگام مانند همیشه آثار دودلی و تزلزل در میرزا یحیای جَبون و چند نفر دیگر که در همان زُمره بودند آشکار شد و ترس و نگرانی آنها را در بر گرفت. آنها میرزا یحیی را از جانب خود مأمور نمودند که به حضور مبارک رفته تقاضا کند که این نفی و سرگونی را قبول بفرمائید بهانه آنان این بود که در این میان زنان و فرزندان ما از بین خواهند رفت. حضرت بهاء الله آنان را مطمئن ساختند که فدا ساختن زندگی و هستی در راه خدا نشانه عالیتترین صفات است درباره زنان و بچه ها نیز فرمودند که می توان آنان را به منازل سُفرای دول خارجی فرستاد تا از آنها نگهداری کنند. آقا رضا از قول استاد محمد استاد سلمانی می گوید او خود شاهد بود که میرزا یحیی و محمد اصفهانی و حاجی میرزا احمد کاشانی سرهایشان را به هم نزدیک کرده در پی چاره جوئی برای نجات جان خود بودند. بالاخره حضرت بهاء الله با مشاهده این که ممکن است شکافی در بین بابی ها ایجاد شود که سبب ضُرّ امرالله گردد ناچار راضی به ترک استانبول شدند ولی یادآور شدند که یک فرصت طلایی برای شکوفائی امر از دست داده شد. از قول مبارک چنین نقل شده است که فرمودند :

آنها ما را به عنوان میهمان به اینجا دعوت کردند و با آنکه در نهایت بی گناهی بودیم با ما به کمال کینه جوئی رفتار کردند. اگر ما در این قلبِ عالم با همین عده قلیل تا درجه شهادت بر سر قول خود می ایستادیم تاثیر آن شهادت در جمیع عوالم باقی و برقرار می ماند و شاید هم هیچ اتفاقی رخ نمی داد.

بهاء الله شمس حقیقت صص ۲۵۹ الی ۲۶۴

قسمت هائی از یکی از الواح جمال اقدس ابهی جَلَّ اسْمُهُ الْأَعْلَى

"بِسْمِ رَبَّنَا الْعَلِيِّ الْأَعْلَى"

ای حبیب من ، دنیا را قراری نه و وفایی نیست و صاحبان افتده نباید در این ایام معدوده خود را از نسیمهای خوش الهی و روائع لطیف معنوی ممنوع و محروم نمایند ... قدر این ایام را دانسته غفلت نورزند که عنقریب مظاهر انا در راجعون رجوع نمایند و طیرهای معنوی از خاکدان بُعد و ذلت به آشیان قُرب و وحدت پرواز نمایند و غَمَام رحمت ، ممنوع شود و سحاب مَکْرُمَت ، مقطوع ماند و سراج نور مستور گردد و حجابهای ظلمانی همه ارض و ساکنین آن را احاطه نماید . همیشه سراج روح در مصباح نور روشن نیست ؛ اگر چه فنا ندارد ولکن جز اهل بقاء ادراک ننماید ، زیرا که فیض کلیّه و رحمت منبسطه و جمال هوّیه و بحر احدیّه همیشه در جریان و در انبساط و در ظهور و در موج نیست . بهار ظاهری که تربیت ظاهر اشیاء به امر خالق اَسْمَاء به او موکول و مُفَوَّض است در سال یک مرتبه ظاهر شود و همچنین بهار

معنوی که تربیت ارواح و افتده منیره می نماید و حیات باقیّه دائمه مبذول می فرماید در هر هزار سنه او آزید یک بار جلوه می نماید و بر همه اشیاء از غیب و شهود خلعت هستی و تجلّی رُبُوبی ابلاغ می فرماید ؛ دیگر تا کی مستحق آید و چه کس لایق باشد که ادراک نماید .

... همیشه طالب بوده و هستم که خدمتی در خور از بنده بر آید که شاید مقبول راه دوست شود و منظور نظر محبوب آید و چه ابتلاها که دیده شد و چه بلایا که از قبل وارد گشت ، البته شنیدید و در این مُلک هم در مقابل اعداء تنها ایستاده ام و از جمیع اطراف دشمن احاطه نموده و احدی هم نصرت ننموده و در هر آن هم منتظر آنیم که جسد ترابی را به اهل آن واگذاریم و در آشیان الهی مأوی گیریم ؛ با وجود این چه حرفها که می گویند و چه سخنها که از لسان جاری می نمایند ، گویا یک چشم در امکان ، تحقّق نیافته و یک گوش باز نگشته ... آخر بگو ای مردم ، رحمی بر خود نمایید ، اگر بر غیر ندارید ؛ زیرا ثمره اعمال و افعال به خود شما راجع است و اگر سبب اشتعال نار الهی نمی شوید دیگر عِلّتِ اخماد ، چرا ؟ و اگر ناصر نیستید باعث انقلاب چرا ؟ ...

امر بهائی در زمان صعود مبارک

حضرت بهاءالله در تاریخ ۲۹ ماه می ۱۸۹۲ در سن ۷۵ سالگی در بهجی درگذشتند. در آن هنگام امری که چهل سال قبل از آن در ظلمت سیاه چال طهران به ایشان تفویض شده بود به مرحله ای رسیده بود که بتواند از محدوده سرزمین های اسلامی که در آن تکوین یافته بود آزاد شود و در ممالک غرب، نخست در امریکا و سپس در اروپا و قاره های دیگر کره زمین انتشار یابد و استقرار جوید. بدین ترتیب وعده ای که در بطن پیمان بین خداوند و عالم انسانی وجود دارد تحقق یافت؛ زیرا در بین کلیه ادیان مستقل جهان، تنها امر بهائی و جامعه پیروانش موفق شدند که از مراحل بحرانی اولین قرن موجودیت خویش با حفظ یگانگی کامل بگذرند، بی آنکه از آفت انشقاق مشهود در دوره های گذشته آسیبی ببینند. این تجربه جامعه بهائیان شاهی است متین بر اثبات بیانات اطمینان بخش حضرت بهاءالله مبنی بر آن که نوع انسان با وجود کلیه تنوعاتش قادر است بیاموزد که چون ملتی واحد در وطنی جهانی و مشترک زیست نماید و با هم نوع خویش همکاری می کند.

رساله حضرت بهاءالله (به مناسبت سده درگذشت حضرت بهاءالله) صص ۷۱ و ۷۲

مناجات خاتمه از آثار حضرت عبدالبهاء

هو الله

پروردگارا مهربانا ، این جمعِ محبّان و دوستان تو عاکف کوی تواند و دلداده روی تو و آشفته راه ، در جستجوی تواند ، پریشانند و دل ریشانند و بی سر و سامانند . رحمی فرما و مرحمتی کن که در ظلّ سدره رحمانیت به لحظات عین عنایت منظور گردند و در سایه جناح موهبت و خیام مرحمت بیارمند . تشنگان زلال الطافند ، بر بحر اعظم وارد کن و گمگشتگان بادیه اشتیاقند ، به قباب وصلت راه بنما . اسیر زنجیر حبّ تُواند ، از هر قیدی آزاد فرما و دلیلِ راهِ راستِ رضایِ تُواند ، دلالت فرما . تشنه سلسبیل تُواند ، سیراب کن و خسته تیر هجران تُواند ، به نفحاتِ بشارتِ وصل مسرور فرما . حال که جمال نورانی از افق امکانی مستور فرمودی به نسائمِ ریاضِ ملکوت جان احسان کن و فیوضاتِ شفاهیّه کلمات را منع فرمودی فیوضاتِ غیبیّه روحانیّه را ارزان کن . پاک یزدانا ، متضرّع به درگاه احدیتند ، به فریاد رس . و مبتهل به بابِ حضرتِ واحدیتند ، ملجاء و پناهی ببخش . توئی مقتدر و مهربان و توئی توانا و رحمان . ع ع

مجموعه مناجاتهای حضرت عبدالبهاء چاپ آلمان ص ۱۸۰

هنوز باب لقاء مفتوح نشده بود که مصیبت کبری صعود حضرت غصن الاطهر ارواحنا لمرسه الفداء به ملکوت ابهی واقع گردید . بعد از هفت سال اقامتشان در طهران ، پس از هجرت جمال قدم جلّ عظمت به بغداد وارد گشتند و از فراق به وصال رسیدند . دیگر خضوع و خشوع و توجّه و مظلومیّت و بندگیشان فوق تصوّر عقول بشری بود و چند سالی از سالشان از سرکار آقا روحّ ما سواه فداء کوچتر بودند ، ولی قامتشان قدری مرتفعتر و همیشه در حضور جمال قدم جلّ کبریائت به تحریر و نزول آیات مشغول بودند و چون باب لقاء مسدود بود همیشه در بالای بام قشله به مناجات مشغول می شدند . یعنی قبل از غروب چون از مشغولیّت و تحریر آیات فراغت می یافتند تشریف می بردند بالای قشله ، فوق محلّ اقامت که حیاط خانه و نزدیک محلّ طبخ بود . منفذی در وسط بود . در حالت مشی و خرام و شدّت عالم مناجات و توجّه به ملکوت الهی چون به آن منفذ رسیدند روی مبارکشان به عالم بالا بود ، از وسط منفذ در حیاط خانه روی سنگهای صُلب افتادند و از هیبت صدا و ناله جمیع از اطاقها خارج گشتند و دست تحسّر از قضا و تقدیرات الهی بر سر زدیم . در آن حین جمال قدم جلّ کبریائت از اطاق بیرون تشریف آوردند و ملاحظه فرمودند و فرمودند که آقا چه کردی ؟ چه شد افتادی ؟ معروض داشتند که من همیشه در بالای بام به قدم شمرده بودم و ملتفت بودم که به آن منفذ می رسم ؛ ولی امشب قضا و قدر چنین شد که از خاطرم رفت . بعد آن هیکل نازنین را وارد اطاق خودشان نمودیم و حالاً طیب را حاضر نمودیم . شخصی بود از اهالی ایتالیا و هر چه مداوا نمود نتیجه حاصل نشد . چون قضا آید طیب ابله شود و جمال مبارک روحی لِاحِبَائِهِ الفداء فرمودند آقا چه می خواهی بگو . عرض نمودند که رجا دارم باب لقاء مفتوح شود از برای احبّای الهی . فرمودند انشاءالله آنچه از خدا می خواهی خدا عنایت می کند و با آن حالت ضعف و درد و الم و ناله و مظلومیّت که قوهّ تقریر و تحریر ممکن نیست که وصف نماید هر کس وارد می شد نهایت لطف و مهربانی و معذرت می طلبیدند و احبّای چون به عیادتشان مشرّف می شدند و می نشستند همیشه می فرمودند که من خجالت می کشم شماها نشسته و من خوابیده ، ببخشید . باری از این قسم بیانات حزن انگیز که جگرها را مشبّک می نمود و از وقت افتادن تا صعودشان بیست و چهار ساعت طول کشید میعاد به میعاد دیگر . روز دوّم و یا سوّم بود که بغتاً جمال قدم جلّ عظمت در اطاق مبارکشان شنیده شد که چند دفعه فرمودند " مهدی ، مهدی . " تقریرات جناب آحسین آشچی در مورد وقایع بغداد ، اسلامبول ، ادرنه و عکا صص ۵۶ و ۵۷

مناجات منظوم حضرت عبدالبهاء

این مناجات را هیکل مبارک پس از صعود جمال اقدس ابهی سروده اند ، قوله الاحلی :

ای گلرخ ابهای من ، ای ربّی الاعلای من

ای سدره سینای من ، جانم فدای روی تو

ای دلبر طّنّاز من ، ای همدم و همراز من

این ناله و آواز من ، از حسرت این کوی تو

این در گهت قبله من است

بر خاک ره قبله من است

در طور حق شعله من است

روی دلم زان سوی تو

دلها ز غم پژمرده است ، جانها ز درد افسرده است

از فرقت آزرده است ، روح مسیحا بوی تو

آفاق عنبر بار شد ، مشک خطا ایثار شد

چون نکهت گلزار شد ، یک شمه ای از بوی تو

ما را ز غم دل ریش بین ، بیگانه از هر خویش بین

بنگر اسیر خویش بین ، در حلقه گیسوی تو

گر چه پریشان خاطر ، در جمع یاران حاضرم

ای جان به سویت ناظرم ، کو آن رخ دلجوی تو

این چشم گریانم ببین ، این قلب بریانم ببین

این آه سوزانم ببین ، در حسرت یک هوی تو

این خاک در گاهت بهاء ، این تشنه آبت بهاء

اندر تب و تابت بهاء ، یک قطره ای از جوی تو

به یاد محبوب ص ۵۲

فرمان محمد شاه

بنا به روایت نبیل اعظم بالاخره وقتی رسید که محمد شاه اعلان کرد من تا به حال آنچه را که بر ضد او (حضرت بهاءالله) گفته شده ، قبول نکرده ام و او را به خاطر خدماتی که پدرش برای مملکت انجام داده است ، آزاد گذارده ام ولی این بار او را به مرگ محکوم خواهم کرد . حاجی میرزا آقاسی نیز بر اساس این اظهار محمد شاه بلافاصله فرمانی همایونی صادر کرد و به یکی از صاحب منصبان مازندران دستور داد که حضرت بهاءالله را دستگیر نمایند ... هیکل مبارک هنوز در بندر گز تشریف داشتند که فرمان محمد شاه دایر به دستگیری ایشان ابلاغ گردید . حضرت بهاءالله میهمان یکی از بزرگان این شهر بودند . میزبان ایشان به همراه نماینده دولت روسیه در بندر گز که شخصی ایرانی بود به حضور مبارک رسیده ، به ایشان پیشنهاد نمودند که به کشتی روسی که در ساحل لنگر انداخته بود پناهنده شوند ولی حضرت بهاءالله این پیشنهاد را نپذیرفته و فرار اختیار نمودند . روز بعد هیکل مبارک ، میهمان یکی دیگر از نجای آن شهر بودند . نماینده دولت روس نیز در این میهمانی دعوت داشت . عده ای از بزرگان منطقه مازندران در آن جا به دیدار حضرت بهاءالله آمده بودند که قاصدی سر رسیده ، خبر درگذشت محمد شاه را به اطلاع آنان رسانید و به این ترتیب فرمان شاه دایر بر دستگیری حضرت بهاءالله از درجه اعتبار ساقط شد .

بهاءالله شمس حقیقت - ص ۶۴

مناجات از آثار حضرت عبدالبهاء جَلَّ ثَنَاهُ

هوالبهی الابهی

ای محبوب یکتا و پروردگار بی همتا ، محض فضل و جود درهای بخشش گشودی و رُخ برافروختی و دل ها ربودی و غم ها زُدودی و نغمه ای سرودی که قلبها مفتون شد و عقلها مجنون . چه شد که پرده نشین گشتی و روی دلنشین پوشیدی . جان ها محزون شد و یاران دلخون . بساط سرور برچیده شد و شاخ حُبور پژمرده و خمیده . نسیم جان بخش ساکن شد و آب حیات راكد . پس ای پروردگار نفحات اسرار از ملکوت ابهائیت منتشر نما و پرتو انوار از جبروت اعلایت لامع فرما تا آفاق ، معطر و منور ماند . ع ع

مجموعه مناجاتهای حضرت عبدالبهاء چاپ آلمان ص ۳۷۰

مناجات حضرت بهاءالله هنگام ترک ایران

نخستین تجلیات و تراوشات قلم اعلی که در طهران با نزول ابیات رشح عماء آغاز شده بود، در ایام مهاجرت حضرت بهاءالله به عراق ادامه داشت. کلمات مبارکه زیر قسمتی از یکی از مناجات‌هایی است که از لسان حضرت بهاءالله هنگام ترک مناطق غربی ایران در ماههای سرد و پر زحمت زمستان نازل شده و از شداید و مصائبی که بر حضرت بهاءالله در ایام اولیه رسالت روحانی شان مهاجم بوده، حکایت می کند:

"یا الهی و سیدی و رجائی، خلق فرمودی این ذرّه دگّاء را به قدرت کامله خود و پروریدی به ایادی باسطه خود و بعد مقرر داشتی بر او بلایا و محن را به حیثیتی که وصف آن به بیان نیاید و در صفحات الواح نگنجد".

و نیز می فرمایند: "گردنی را که در میان پرند و پرنیان تربیت فرمودی، آخر در غل های محکم بستی و بدنی را که به لباس حریر و دیبا راحت بخشیدی، عاقبت بر ذلت حبس مقرر داشتی. قَلَدَتْنی قَضَائُکَ قَلَانْدًا لَا تُحَلُّ و طَوَقْتَنی اطَوَاقًا لَا تُفْکُ. چند سَنه می گذرد که ابتلاء به مثل باران رحمت تو در جریان است و بلایا از افق قضاء، ظاهر و تابان ... بسا شبها که از گرانی غل و زنجیر آسوده نبودم و چه روزها که از صدمات آیدی و اَلْسُن آرام نگرفتم. چندی آب و نان که به رحمت واسعه به حیوانات صحرا حلال فرمودی بدین بنده حرام نمودند و آنچه را بر خوارج جایز نبود بر این عبد جایز داشتند؛ تا آنکه عاقبت حکم قضا نازل شد و امر امضاء به خروج این بنده از ایران در رسید؛ با جمعی از عباد ضعیف و اطفال صغیر در این هنگام که از شدت بُرودت، امکان تکلم ندارد و از کثرت یخ و برف قدرت بر حرکت نیست".

نفحات ظهور حضرت بهاءالله ص ۶۱ و ۶۲

رشح عماء: این قصیده از اولین آثار حضرت بهاءالله نازله در سال آخر اقامت مبارک در طهران و احتمالاً در سجن اکبر (سیاه چال) می باشد. رَجائی: آرزویم دگّاء: کوچک باسطه: گستراننده، کشیده و بلند محن: بلایا، مصائب

قَلَدَتْنی: قضای تو به گردنم قلاندی آویخت که باز نمی شود و طوق هائی به گردنم انداخت که باز نمی شود.

آیدی و اَلْسُن: دستها و زبانها واسعه: وسعت بخشنده، گشایش دهنده، نامحدود، وسیع و فراخ

ای متوجّهین به منظر اعلیٰ ، ... مدت اقامت جمال قدم ، روحُ الوجودِ لِمَظْلُومِیَّتِهِ الْفِدَاءِ در این جهان فانی ، یا اسیر زنجیر بودند و یا در زیر شمشیر و یا در شدّت آلام و محن بودند و یا در سجن اعظم . هیکل مُطَهَّر از شدّت ضعف از بلا چون آه شده بود و جسد مکرم از کثرت مصائب به مثابه تارِ گشته بود . مقصود مبارک از حَمَلِ این ثِقَلِ اعظم و جمیع این بلایا که چون دریا موجش به اوج آسمان می رسد و حمل سلاسل و أغلال و تجسّم مظلومیت کبری ، اتفاق و اتّحاد و یگانگی مَن فی العالم بود و ظهور آیه توحید الهی بالفعل بین امم تا وحدت مبدء در حقایق موجوده نتیجه خاتمه گردد و نورانیت کُن تَری فی خَلقِ الرَّحْمَانِ مِنْ تَفَاوُتِ اشراق کند . حال ای احبای الهی ، وقت کوشش و جوشش است . هَمَّت بگمارید و سعی کنید و چون جمال قدم روحی لِثَرَابِ مَقْدَمِ أَحِبَّائِهِ الْفِدَاءِ شب و روز در مشهد فدا بودند ، ما نیز سعی کنیم و جانی نثار نمائیم و وصایا و نصایح الهی را به گوش هوش بشنویم و از هستی محدود خود بگذریم و از خیالات باطله کثراتِ عالم خلق ، چشم پوشیم و این مقصد جلیل و مقصود عظیم را خدمت کنیم ... ع ع مکاتیب عبدالبهاء - ج ۱ - ص ۳۶۸

لوح مبارک حضرت عبدالبهاء جَلَّ ثَنَاهُ

ای مجذوبان روی دلجوی آن دلبر بیهمتا ، مرکز حسن و جمال چون در آئینه جلال ، جلوه نمود و در انجمن عالم چهره برافروخت ، یاران را رسم عاشقی آموخت . گهی در میدان فدا جانفشانی کرد و گهی در زندان بلا اسیر زنجیر جفا گشت . دمی ضرب شدید دید و روزی معرض تهدید دشمن عنید گردید . یومی سرگون به عراق شد و روزی تبعید آفاق گشت . گهی نفی به بلغار شد و ایامی در زجر و عقوبت بیشمار بسر برد . تیری نماند که به سینه مبارکش نخورد و خنجرى نماند که به حنجر مقدسش کشیده نگشت . نهایت از ایران به ارض کنعان افتاد و در اقلیم سریان در این سجن اعظم در زندان مُظَلَّم ، مقر یافت و جمیع این بلایا را تحمل نمود تا عاشقان را رسم عاشقی بیاموزد و یاران را شروط محبت بنماید . پس ما که آشفتهگان آن روی منوریم و دلدادگان آن موی معطر ، پیروی او کنیم و در مِنْهَجِ او رفتار نمائیم تا شمع وفا گردیم و نور هدی شویم . منتخبات مکاتیب عبدالبهاء - ج ۲ - ص ۲۰۷

آغاز سرگونی حضرت بهاءالله

وقتی حضرت بهاءالله از زندان (طهران) رهائی یافتند تمام دارائی خود را از دست داده بودند . پشت شان از ثقل بند و زنجیر خمیده گشته ، گردنشان متورم و مصدوم شده و سلامت جسمانی شان در حال اختلال بود . با وجود اینکه حضرت بهاءالله در این زمان از رسالت الهی خود با احدی سخن نگفته بودند ، نفوسی که از نزدیک با آن حضرت تماس داشتند به زحمت می توانستند تقلیب روحی و قدرت و نورانیت بی سابقه ای را که در هیکل مبارک بوجود آمده بود نادیده گیرند .

حضرت ورقه مبارکه علیا دختر والاگهر حضرت بهاءالله احساسات خود را درباره آن حضرت هنگام رهائی از سیاه چال طهران چنین بیان نموده اند : " جمال مبارک در زندان طهران مکاشفات روحانی شگفت انگیزی داشتند . نورانیت تازه ای در آن حضرت دیده می شد که مانند هاله درخشانی در حول وجود مبارک به نظر می رسید . ما به درک اهمیت این نورانیت ، سالها بعد موفق شدیم . در آن زمان ما تنها به وجود و بدعیّت آن واقف بودیم ، بدون این که حقیقت آن را درک کنیم و یا از جزئیات آن رویداد مقدس آگاه باشیم . " (ترجمه)

حضرت بهاءالله پیش از آغاز سرگونی مدت یک ماه در خانه نابرداری خود ، میرزا رضا قلی که پزشک بود منزل داشتند . میرزا رضا قلی خود به امر مبارک مؤمن نبود ولی همسرش مریم ، دختر عمه جمال مبارک که در اوایل امر به وسیله آن حضرت به امر بدیع اقبال نموده بود ، یکی از باوفاترین و صمیمی ترین پیروان آن حضرت در عائله مبارکه شمرده می شد . مریم به همراه آسیه خانم ، قرینه محترمه حضرت بهاءالله به نهایت محبت و رعایت در پرستاری آن حضرت کوشیدند تا حال هیکل مبارک قدری بهتر شد و با این که هنوز بهبودی کامل حاصل نگشته بود ، ولی آن اندازه تجدید قوا شده بود که بتوانند طهران را به قصد کشور عراق ترک فرمایند . حضرت بهاءالله در تمام دوران سرگونی خود غالباً به خلوص و وفاداری مریم اشاره و وی را مورد مرحمت و عنایت خویش قرار داده اند . از جمله در ایام اقامت در عراق ، الواحی به افتخار مشارّ الیها نازل گردیده که به الواح مریم معروف و از نظر لحن کلمات و رقت احساسات بی سابقه و نظیرند . در این الواح حضرت بهاءالله به لحنی مهیج و محبت آمیز احساسات قلبی خود را به مریم ابراز و بلایائی را که از طرف بعضی از دوستان و خویشان و اصحاب به آن حضرت ، مهاجم بوده با وی

درمیان گذاشته اند : " ای مریم , مظلومیتیم , مظلومیت اسم اولم را از لوح امکان محو نموده ... از ارض طا بعد از ابتلای لایحصى به عراق عرب به امر ظالم عجم وارد شدیم و از غُلّ اعداء به غِلّ احباء مبتلا گشتیم و بعد , اللهُ يَعْلَمُ ما وُرِدَ عَلَی تَاللهِ حَمَلْتُ ما لَا یَحْمِلُهُ الْأَبْحَارُ وَ لَا الْأَمْوَاجُ وَ لَا الْأَشْجَارُ وَ لَا مَا كَانَ وَ لَا مَا یَكُونُ . "

نفحات ظهور حضرت بهاءالله _ ص ۲۱

ثقل : بار سنگین , وزن , بار گران تقلیب : وارونه کردن , واژگون کردن بدعیت : تازه , نوظهور
رقت : لطافت , نرمی , نازکی

لا یحصى : بی شمار

اللهُ يَعْلَمُ ما ... : خداوند آنچه را بر من وارد شد میداند . قسم به خداوند حمل نمودم آنچه را که دریاها و امواج و اشجار و آنچه بود و می باشد حمل نمی نماید .

مصائب و بلیات وارده بر جمال مبارک

حضرت بهاء الله می فرمایند ، قوله الاعلی :

"الْأَقْدَسُ الْإِبْهِيُّ إِي أَمَّةُ اللَّهِ ، اِغْرَازُ مَنْزِلِ پَرسی ، سَجَن و اِغْرَازُ غِذَا پَرسی ، بِلَايَا و مِخَن و اِغْرَازُ جَسَدِ پَرسی ، در ضَعْف و اِغْرَازُ رُوحِ پَرسی ، در سرور و فرحی که مقابله نمی نماید به آن سرور مَن عَلَی الْأَرْضِ . حبس را قبول فرمودیم تا گردنهای عباد از سلاسلِ نفس و هوی فارغ شود و ذلت ، اختیار نمودیم تا عزّت احبّاء از مشرق اراده اشراق نماید . همچو مدّان که حق عاجز است . قسم به اسم اعظم که اگر اراده فرماید ارواح جمیع امم را به کلمه ای اخذ نماید ؛ معذّلك از ظلم ظالمین چشم پوشیده و حمل بلایای لا تُحصی فرموده تا کل را به مدینه باقیه ابدیه کشاند . لَا يَعْلَمُ ذَلِكَ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ . گوش به سخنهاى جنود شیطانیه مکن ؛ به جان و دل به شطر رضوان توجّه نما تا عَرَفِ رَحْمَن را از قمیصش که به دَمِ بَغْضَاءِ مُحَمَّرِ گشته بیابی و استنشاق نمایی . وَالْبَهَاءُ عَلَيْكَ و عَلَی الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ " .

آثار قلم اعلى - ج ۷ - ص ۵

من على الارض : کسانی که بر روی زمین هستند .	سلاسل : زنجیرها	لا يعلم ... : نمی داند
این را مگر صاحبان خرد	دم : خون	بغضاء : کینه ، حسد
محمرّ : سرخ رنگ ، قرمز		

شده

والبهاء عليك ... : بهاء بر تو باد و بر کسانی که به خداوند عزیز علیم ایمان آوردند .

حکایت

مرحوم آقا رضا سعادت‌ی که از مؤمنین ثابت و راسخ امرالله بودند در خصوص تشرف خود به محضر حضرت بهاءالله مینویسند:

"چون مشرف شدم زیارتنامه حضرت سلطان الشهداء را به طرز نزول آیات به تائی کلمه کلمه تلاوت می فرمودند . در بین , گاهی بیاناتی می فرمودند و هم افراد احبا را احضار می کردند . کم کم جمعیت احباء به ۴۵ نفر رسیده بود که بنده به خیال دوستان عشق آباد افتادم . چون در موقع حرکت از عشق آباد از بزرگ و کوچک و زن و مرد و پیر و جوان خواهش کرده بودند که در موقع تشرف به حضور مبارک , آنان را یاد نموده و نائب الزیاره باشم , چون در هر دفعه مشرف شدن , بعضی را به خاطر آورده و نهایتاً مشرف شده بودم و در هر دفعه می فرمودند نیابت شما مقبول و اظهار عنایت و الطاف بی نهایت درباره طرف و خودم می فرمودند . آن روز به این خیال افتادم که خوب است کار را یک دفعه کنم و افراد احباء را به خاطر آورده و نائب الزیاره باشم و به این حال و خیال اسم حضرت میرزا ابوالفضل علیه بهاءالله و ۵ نفر دیگر از دوستان را از خاطر گذراندم بعد خیال کردم زیارتم به نیابت عموم باشد چه که اگر به یاد آوردن اسامی و صور باشد از بیانات مبارک محروم خواهم ماند و وجود اقدس , عالم بر کل است که ناگاه به قلب نادانم این خیال خطور نمود که اگر از قلب با خبری , چه احتیاج به ذکر اسامی است و این فکر در حقیقت , اتفاقی به قلبم راه یافت , نه آنکه اَلْعِيَاذُ بِاللّٰهِ اعتقاد چنین باشد . بَعَثَهُ وَجْهَ مَبَارَكٍ را با تَبَسُّم به فانی , متوجه فرموده و اسامی جناب آمیرزا ابوالفضل و ۵ نفر دیگر را که به خاطر آورده بودم یک یک بیان فرمودند : " عموماً زنانه و مردانه , بلی بلی . زیارت و نیابت شما قبول است , قبول است , قبول است . " و آن چه در قلبم خیال نموده بودم , فرمودند . بعد حالتی به من دست داد که چشمم تار شد و نزدیک بود بر زمین بیفتم . به محض اینکه این حال در من پیدا شد , فرمودند : عبد حاضر حلوا بیاور و او حلوا را آورده در حضور مبارک گذارد و هیکل مبارک جَلَّ عَظَمَتُهُ به هر یک , یک قرص نیم شکری در نعلبکی عنایت می فرمودند ولی چون به بنده رسید دو قرص در نعلبکی گذارده , مرحمت فرمودند .

محبوب عالم - ص ۳۷ و ۳۸

مسمومیت هیکل مبارک

تقریباً یک سال پس از ورود به ادرنه ، آرزوی دستیابی به ریاست از دست رفته ، چنان افکار میرزا یحیی را به خود مشغول ساخت که رفته رفته نقشه های شوم برای مسموم ساختن هیکل مبارک و اصحاب در مغز او جای گرفت . وی که از علم برادر ناتنی خود ، آقای کلیم نسبت به گیاهان طبّی باخبر بود به بهانه های مختلف تأثیرات گیاهان و سموم را از او آموخت و سپس بر خلاف معمول به دعوت حضرت بهاءالله به منزل خود پرداخت . یک روز فنجان هیکل مبارک را به سمّی که تهیه کرده بود ، آلود و باعث مسمومیت و بیماری شدید جمال ابهی گردید ؛ چنانکه علائم آن از قبیل تب و درد شدید تا یک ماه بر وجود مبارک عارض بود و عارضه ناشی از آن که لرزش دستان بود ، تا آخر عمر بر وجود مبارک باقی ماند . وضع مزاجی هیکل مبارک چنان وخیم بود که یک نفر پزشک خارجی بنام شیشمان را بر بالین ایشان فرا خواندند . پزشک از دیدن رنگ کبود رخساره مبارک امید خود را از بهبودی ایشان قطع کرد و به پای مبارک افتاد و سپس بدون تجویز نسخه از حضورشان خارج شد . چند روز بعد همین پزشک دچار یک بیماری شد و درگذشت . قبل از وفات وی ، حضرت بهاءالله فرمودند که دکتر شیشمان زندگی خود را فدای ایشان نمود . وقتی هیکل مبارک میرزا آقا جان را برای عیادت او فرستادند وی به میرزا آقا جان گفته بود که خداوند دعای او را مستجاب فرموده است و بعد از مرگ وی هر گاه احتیاج به طیب داشتند می توانند دکتر چوپان را که مورد اعتماد وی می باشد احضار کنند .

بهاءالله شمس حقیقت - ص ۲۸۹

هو الله

ای مولای شفیق و حنون ، از ملکوت ابهات نظری به حال این پروردگان ید عنایت افکن و حزب مظلومت را قوت و شهرتی ده . آتش فُرقت و حُرقت بنشان و به ماء مَعین هدایت مَن عَلَی الْأَرْض تسکین و تخفیف ده . قلوب پژمرده دوستان را به بشارتی جدید مشعوف کن و بنیان مجید امرت را در آن اقلیم مقدس استوار و مرتفع فرما . هر مشکلی را به ید قدرت رفع کن و وحشت و اضطراب را به آسایش دل و جان تبدیل ده . آشفته‌گان رویت را به تحقق آمال تسلیت بخش و این آوارگان مستمند را در کشف حراست و حمایت محفوظ دار .

بنده آستانش شوقی

جذبات شوق - ص ۳۹

هنگامی فرا رسید که شخصی چون شیخ محمود ، مفتی عکا ایمان خود را به آن مسجون بزرگوار ابراز داشت ... اما داستان شیخ محمود ؛ او در عکا شخص مشهور و مردی بسیار متعصب بود که در ابتدای امر نسبت به مسجونین ، خصومت شدیدی می ورزید و سالها بعد وقتی که ایمان خود را نسبت به حضرت بهاءالله ابراز نمود حالت روحی خود را چنین تعریف می کرد . هنگامی که او برای اولین بار فرمان سلطان عبدالعزیز را در مسجد شنید ، آتش خشم چنان در وجودش زبانه کشید که عنان اختیار از دستش خارج شد و به در قلعه رفته درخواست نمود او را به داخل راه بدهند . از آنجائی که وی از افراد برجسته عکا به شمار می رفت ، نگهبانان نتوانستند درخواست او را رد کنند و اجازه دخول دادند ؛ ولی به او خاطر نشان ساختند که برای رسیدن به حضور حضرت بهاءالله باید اجازه بگیرد . او درخواست اجازه کرد و جوابی که از جانب هیکل مبارک آمد این بود که قبل از این ملاقات او باید نیت خود را عوض کند (او به نیت توهین و تحقیر رفته بود) این جواب او را شدیداً تکان داد ولی از خشم و خصومت او کاسته نشد . بعد از مدتی دوباره در صدد رفتن به حضور هیکل مبارک بر آمد . این بار سلاحی را زیر لباس خود پنهان کرده بود که بکار ببرد . این بار جواب درخواست اجازه او این بود که باید ابتدا آنچه را که حمل می کند از خود دور کند . شیخ محمود مات و متحیر ماند و از خود پرسید این مرد کیست که رازهای نهان را می داند ؟ بار سوم وی بکلی عوض شده بود . این مرتبه او را به سلول حضرت بهاءالله بردند و در آنجا خود را به اقدام هیکل مبارک افکند و ایمان خود را به ایشان ابراز داشت . به این ترتیب شیخ محمود که زمانی دشمن جانی به شمار می رفت بهائی شد و همواره آماده خدمت به آستان مولایش بود .

تشرف پرفسور ادوارد براون به حضور حضرت بهاءالله

مستشرق مشهور انگلیسی ، پرفسور ادوارد براون در سال ۱۸۹۰ میلادی مطابق با ۲۲ ماه شعبان از سال ۱۳۰۷ به عکا مسافرت نموده و دو روز بعد از ورود به حضور حضرت بهاءالله در قصر بهجی مشرف گردید و مدت پنج روز دیگر در قصر بهجی میهمان بود و چهار مرتبه تشرف حاصل نمود و شرح این ملاقات را خود مشارالیه چنین می نگارد : (ترجمه)

"راهنمای من اندکی مکث کرد ، خلع نعلین نمودم . به سرعت پرده را به کنار زد و پس از مرورم به جای خود برقرار نمود. داخل غرفه وسیعی شدم که در صدر آن مندری و در مقابل در دو یا سه کرسی موجود بود . واضحاً نمی دانستم به کجا و به ملاقات چه شخصی آمده ام . چون از قبل صراحتاً اشاره نشده بود ولی فوراً با اهترازی عجیب مشاهده نمودم هیکلی جلیل ، در کمال عظمت و وقار بر مندر ، جالس و بر رأس ، تاج رفیعی و حول آن عمامه صغیر سفیدی . دو چشمم به جمالی افتاد که هرگز فراموش نمایم و از وصفش عاجزم . حدتِ بصر از آن منظر ، کشف امور دل و جان نمودی و قدرت و عظمت از آن جبین مبین نمودار بودی . به ظاهر علامات سالخوردگی از سیما نمایان ولی گیسوان و محاسن مشکین که بر هیکل ، منافی این تصور و گمان . مپرس در حضور چه شخصی ایستاده ام و به چه منبع تقدیس و محبتی تعظیم نمودم که تاجداران غبطه ورزند و امپراطورهای امم ، حسرت برند . صوتی لطیف و مهیمن ، امر به جلوس نمود و فرمود : " الحمدلله فائز شدی . به ملاقات مسجون مَنفی آمدی . جز اصلاح عالم و آسایش امم ، مقصدی نداریم ؛ معذلک ما را از اهل نزاع و فساد شمرده اند و مستحقّ سجن و نفی به بلاد . آیا اگر جمیع ملل عالم در ظل یک آئین ، متحد و مجتمع گردند و ابناء بشر چون برادر مهر پرور شوند ، روابط محبت و یگانگی بین نوع انسانی استحکام یابد و اختلافات مذهبی و تباین نژادی محو و زائل شود ، چه عیبی و چه ضرری دارد ؟ بلی همین قسم خواهد شد . جنگهای بی ثمر و نزاعهای مهلکه ، منقضی شود و صلح اعظم تحقق یابد . آیا شما در ممالک اروپا ، محتاج به همین نیستید ؟ و آیا همین نیست که حضرت مسیح خبر داده ؟ با وجود این مشاهده می شود ملوک و زمامداران ممالک شما ، کنوز ثروت و خزائن را در عوض آنکه در سبیل آسایش و سعادت نوع انسان

، انفاق کنند ، به کمال آزادی و خودسرانه در راه اضمحلال و هلاکت اهل عالم صرف نمایند . نزاع و جدال و سَفْکِ
دماء باید منتهی شود و جمیع بشر یک خانواده گردند . لَيْسَ الْفَخْرُ لِمَنْ يُحِبُّ الْوَطَنَ بَلْ لِمَنْ يُحِبُّ الْعَالَمَ . " این بود
کلمات مَعَ بیاناتی دیگر که از حضرت بهاءالله به خاطر دارم ؛ حال ... آیا چنین تعالیم مستحق قتل و سجن است و اگر
در عالم ، انتشار یابد آیا جهان را احیا خواهد نمود یا نه ؟

پرفسور ادوارد براون پس از تشرّف به حضور حضرت بهاءالله بعضی از کتب و آثار این امر را به زبان انگلیسی ترجمه
کرد و انتشار داد .
کتاب حضرت بهاءالله — صص ۲۴۰ — ۲۴۲

اسکندریه و جناب نبیل

سه روز جمال مبارک بر آبهای مدیترانه سفر کردند تا از ازمیر به اسکندریه رسیدند . در اسکندریه کشتی را می بایستی عوض می کردند و به بعضی ها اجازه داده شد برای خرید آذوقه به ساحل بروند . محمد ابراهیم یکی از اصحاب که برای همراهان حضرت بهاءالله غذا فراهم می آورد ، در زمره کسانی بود که به ساحل رفتند . این اراده الهی بود ؛ چه که یکی از جالبترین وقایع زندگی نبیل در نتیجه آن رخ داد.

حضرت بهاءالله به نبیل دستور دادند به مصر بروند . او اطاعت کرد و به آنجا رفت ، اما بعد از مدتی دستگیر شد و به زندان افتاد . در زندان با شخصی مسیحی که طیب و کشیش بود به نام فارس افندی آشنا شد که به اتهام ارتکاب جرمی در معاملات مالی به زندان افتاده بود . نبیل امر مبارک را به او ابلاغ کرد و در مدت کوتاهی او از پیروان پرشور و مشتاق حضرت بهاءالله شد . به این علت حزن زندانی بودن به سرور موفور تبدیل شد ... گاهی اوقات کنار پنجره سلول می نشستند و به عابران نگاه می کردند . یک روز وقتی نبیل ، تنها کنار پنجره نشسته بود در کمال تعجب دید محمد ابراهیم عبور می کند . او را صدا زد . وقتی محمد ابراهیم نبیل را دید سخت متحیر شد . نبیل پرسید چه امری سبب شده که او به آنجا بیاید . محمد ابراهیم حکایت تبعید حضرت بهاءالله را بیان و به کشتی بخار حامل حضرت بهاءالله اشاره کرد . احزان نبیل حدّ و مرزی نمی شناخت . این قدر نزدیک بودن و آن قدر ظالمانه محروم شدن از زیارت وجه منیر نفس مقدسی که مورد حبّ و پرستش بود باور کردنی نبود .

بعد از اندکی ، فارس افندی به سلول باز گشت و متوجه شد سرور نبیل در دریای احزان مفقود شده است . وقتی علت رادانست از نبیل هم محزون تر شد . مشتاق بود نظری کوتاه به وجه منیر حضرتش بیندازد ، اما بِالْمَرّه محال بود . تنها یک کار می توانست انجام دهد و آن اینکه پیامی از عشق و وفاداری تقدیم حضرتش نماید . رقیمه ای نوشت اما ارسالش فی نفسه مسأله ای بود ... از کنار پنجره سلول مرد جوانی به نام کنستانتین که فارس افندی او را می شناخت عبور می کرد . فارس افندی بلافاصله از او پرسید که آیا می تواند نامه ای را برای کسی که بر عرشه کشتی اطریشی سوار است برساند؟ کاری غیر منتظره و بسیار مشکل بود . اما مرد جوان پذیرفت . نامه ها را گرفت و به سوی کشتی

بخار عزیمت کرد. نبیل و فارس مشتاقانه نگاه می کردند. آنها حتی دیدند که مرد جوان بر قایق کوچکی سوار شد و به سوی کشتی بخار روانه گشت. اما در کمال نومیدی و اندوه صدای سوت کشتی را شنیدند و دیدند که قبل از رسیدن قایق کوچک، کشتی به راه افتاد. چه نومیدی بزرگی برای دو زندانی بود که نامه هایشان به محبوبشان نرسید. بعد، آنچه کاملاً محال به نظر می رسید اتفاق افتاد. کشتی بخار بعد از طی مسافتی ایستاد. قایق کوچک به آن رسید. کنستانتین بعد از ظهر به سوی زندان برگشت و فریاد زد: "وَاللّٰهُ رَأَيْتُ أَبَا الْمَسِيحِ" او در حالی که با هیجانی عظیم حرف می زد، بسته کوچکی را به نبیل و فارس داد. بعد ها اصحاب حضرت بهاءالله تعریف کردند که ... وقتی کشتی بخار حرکت کرد، ناخدای کشتی قایقی کوچک را دید که شتابان به سوی کشتی می آید. بلافاصله لنگر انداخت. مسافرین مبهوت ایستادند. مرد جوانی را دیدند که از پلکان بین دو عرشه کشتی بالا آمد و طبق نشانی هایی که نبیل به او داده بود، مستقیماً به سوی حضرت بهاءالله و ملتزمین ایشان رفت. حضرت بهاءالله بعد از آنکه نامه را به دقت خواندند بلافاصله لوحی نازل فرمودند که کاتب مرقوم داشت.

فاتح دلها - ص ۲۸۴ و ۲۸۵

کیفیت ورود هیکل مبارک و همراهان به سجن اعظم

تاریخ ورود به عکا را حضرت خانم ، ورقه مبارکه علیا برای " مری انفلیس " این طور نقل می کنند:

"پس از دو روز مسافرت دریا در حيفا پیاده شدیم . جمیع از گرسنگی و غذای نامناسب مریض شدیم . من که تا آن وقت زن با قوت و صحتی بودم از آن به بعد هرگز روی سلامتی و تندرستی ندیدم . یک روز در حيفا در زندان به سر بردیم . مرد ها در زیر زنجیر بودند . ماها را در قایق کوچکی گذاشتند که به عکا بیاورند . دریا به حدی طوفانی بود که مریضتر و رنجورتر شدیم . بعدها فهمیدیم که عکا زندان مرکزی دولت ترکیه بود ، یعنی از جمیع نقاط امپراطوری عثمانی ، محبوسین را به آنجا می فرستادند و به حدی آب و هوایش کثیف و وضعیتش خراب بود که شیوع داشت اگر پرنده ای از روی آن بپرد بر زمین می افتد . با قایقهای کوچک ما را به ساحل رساندند . حاکم گفت : " زن ها بر کول مردها سوار شده ، پیاده شوند . " ولی به این امر ، برادرم رضایت نداده ، اول کسی بود که خود را به ساحل رسانده ، کرسی تهیه کرد و به کمک یک نفر دیگر ، نسوان را پیاده کرد . اول اهل حرم و سایرین پیاده شدند و آخر هم جمال مبارک . یک یک را شمرده ، ما را به سوی قشله بردند که در آنجا محبوس شویم . از مصائب راه نفسی نبود که سالم مانده باشد ؛ از همه بدتر جمال مبارک و من بودیم . چه بگویم از موقعی که پیاده شدیم و به سوی زندان می رفتیم . تمام مردم عکا دور ما را گرفته بودند و بلند بلند به عربی صحبت می کردند و بعضی ها می گفتند اینها را آورده اند در سیاه چالها زنجیر نمایند . برخی فریاد می زدند اینها را به دریا می افکنند . فضاخترین و سخت ترین فریاد نفوس را در طی آن طریق دیدیم . اگر بتوانید تصور کنید که آن اوضاع و جنجال چه تأثیرات غریبه ای در من که در آن وقت دختر جوانی بودم نمود ، تعجب نخواهید نمود که چرا زندگانی من به کلی غیر از هم شهریها و هم وطنی های من گشته اما کاری به این نداریم از موضوع صحبت خارج است . وقتی وارد قشله شدیم ، فرمان دادند که جمال مبارک در طبقه دوم قشله ساکن شوند و سایرین در اطاقهای پایین . به محض ورود به قشله و رویت آن منظره وخیم ، در پای پله ها حالم به هم خورد و توانائی آن را نداشتم که قدم از قدم بردارم و ابدأ ملتفت چیزی نشدم . این بدترین مرحله زندگی من است که بدان دچار شدم . رنج راه مرا به سر منزل مرگ رسانده بود و

امراض دریایی هم اضافه شد . همگی که وارد شدند در بزرگ قشله را بسته , قفل کردند . هرگز لغت و اصطلاحی یافت نمی شود که کثافت و شومی آن محل عجیب را بیان نمایم . در اطاق پایین که مرا برده بودند تا میچ پای هر یک , گِل بود . هوای مرطوب و کثافت سربازان و غیره به حدّی عفونت در آن محل ایجاد کرده بود که وصف نداشت . چون دیگر قوّت ایستادگی نداشتم غش کردم . آنهایی که اطرافم بودند ملتفت ضعف من شده , مرا گرفتند که بر زمین نیفتم ولی چون در آن اطاق , گِل و کثافت بود ممکن نبود مرا بخوابانند . در یک طرف دیگر اطاق مردی بود که حصیر برای سربازان میبافت . یکی از دوستان , حصیری گرفته , مرا روی آن انداخته بعد آب خواسته بودند , هیچ یک التفاتی ننمودند و سربازان مانع از خروج اُسرا هم شدند . در همان اطاق , حفره کوچکی بود که حصیر باف در آن آب ریخته و حصیر در آن خیس کرده بود . قدری از آن آب ناچار به صورت من زدند و به دهان من ریخته , از نوشیدن آن حالم بهتر شد ولی عفونت آن به حدی بود که مجدد غش کردم . باز قدری از همان آب به صورتم زده و از پله ها بالایم بردند " ...

نقل از سیاحت نامه مری انفلیس درباره آقای شهر عکا

لوح مبارک حضرت عبدالبهاء جَلَّ ثَنَاهُ

...الیوم باید جمیع در ظلّ کلمه توحید جمع بشویم و در هر انجمنی چون شمع برافروزیم و در آتش عشق بسوزیم .
بعد از صعود جمال محمود و غروب آفتاب ملکوت به چه عالمی دل بندیم و به چه راحتی چشم داریم و چگونه
بیاساییم و به چه امید محفل قلب بیاراییم ؟ صد هزار حسرت اگر دقیقه ای آسوده نشینیم و صد هزار افسوس اگر به
جز بلایا و محن و آلام در سیلش ، راحت و نعمتی بجویم . آن جان پاک ایامش را تحت سلاسل و اغلال بگذراند
و اوقاتش در تحت تهدید تیغ و شمشیر منتهی گشت . دمی نیاسود و نفسی راحت نیافت . شبی در بستر راحت نیارمید
و بر بالین آسایش سر ننهاد . جمیع طیور و وحوش در لانه و آشیانه خویش آرمیده و جمال مبارک در آتش اذیت
اعداء محترق و کل نفوس در بستر راحت غنوده و اسم اعظم دمی نیاسوده و نفسی راحت نیافته . دیگر به چه انصاف
راحت و آسایش طلبیم و به چه وفا آسودگی جویم ؟

منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء ج ۴ ص ۸۴

قسمتی از بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء

تا لب دریا رفتم ، خیلی اینجا خوش وضعی است ؛ چون مثل دربند شمیران می ماند . در شمیران طهران مرغ محله ای است که در دربند شمیران واقع . بسیار جای باصفائی است . در اوائل امر در سنه ۱۲۶۵ بود . آنجا را جمال مبارک انتخاب فرمودند به جهت این که یک قدری در کنار بود . یک کوهی بود مثل همین کوه کرمل . در دامنه آن جبل یک باغی بود که نهر آب داشت . خیلی باصفا بود ... مرغ محله صفایش روحانی بود . اوایل امر بود . جمال مبارک در تابستان آن جا تشریف بردند . احباء هم شور عظیمی داشتند . همیشه صد نفر ، صد و پنجاه نفر احباب آن جا بودند و مردم هم می آمدند حضور مبارک . تا می آمدند ، اینها را تبلیغ می فرمودند . یک عالمی بود ، جنت اندر جنت . یک روحانیت عظیمی بود . شبها یکی مناجات می خواند ، یکی غزل می سرود ، یکی شور و وله می کرد . خیلی معرکه بود . هر کس می آمد آنجا منقلب می شد . جمال مبارک دو ساعت ، سه ساعت بیانات می فرمودند . احسن القصص تلاوت می شد بعضی ها بودند خیلی پرشور و جذب و وله ، از جمله برادر شاطر باشی ، میرزا سلیمان نام بود که بعد در خانه سلیمان خان معروف او را گرفتند و در کوچه که می بردند آواز می خواند " گر تیغ بارد در کوی آن ماه گردن نهادیم الحکم لله " ... باری جمال مبارک در مرغ محله در سراپرده مانند دریا پر جوش و شب و روز از آهنگ و اطربی و اطربی ملاء اعلی در خروش و چون مراجعت فرمودند ، سفر بدشت پیش آمد . در آن جا در شمیران ، جمال مبارک بیان و اتیانی ظاهر فرمودند که جمیع از داخل و خارج حیران ماندند . با وجود آن که مسلّم بود که ابداً در هیچ مدرسه داخل نشدند . بختاً این طور همه حیران ماندند .

سفینه عرفان ج ۷ ص ۳۱ - ۲۹

قسمتی از لوح شکر شکن

محبان کوی محبوب و محرمان حریم مقصود از بلا پروا ندارند و از قضا احتراز نجویند . از بحر تسلیم مرزوقند و از نهر تسنیم مشروب . رضای دوست را به دو جهان ندهند و قضای محبوب را به فضای لامکان تبدیل ننمایند . جز محبوب مقصودی ندارند و جز وصال کمالی نجویند . به پَر توکل پرواز نمایند و به جناح توسل طَیران کنند . نزدشان شمشیر خونریز از حریر بهشتی محبوب تر است و تیر تیز از شیر اُمّ مقبولتر ...

گردن برافرا ختیم و تیغ بی دریغ یار را به تمام اشتیاق مشتاقیم . سینه را سپر نمودیم و تیر قضا را به جان محتاجیم . از نام بیزاریم و از هر چه غیر اوست در کنار . فرار اختیار نکنیم و به دفع اغیار نپردازیم . به دعا بلا را طالبیم تا در هواهای قدس روح پرواز کنیم و در سایه های شجر اُنس آشیان سازیم ...

بلی ؛ این معلوم است که با این همه دشمن داخل و خارج که عَلم اختلاف برافراخته اند و به کمال جدّ در دفع این فقرا کمر بسته اند ، البته به قانون عقل باید احتراز نمود و از این ارض بلکه از روی زمین فرار اختیار کرد . ولکن به عنایت الهی و تأیید غیب نامتناهی ، چون شمس مشرقیم و چون قمر لائح . بر مسند سکون ساکنیم و بر بساط صبر جالس . ماهی معنوی از خرابی کشتی چه پروا دارد و روح قدسی از تباهی تن ظاهری چه اندیشه نماید ؟ بل تن این را زندان است و کشتی آن را سجن ...

تا زمان آن نرسد هیچ نفسی را بر ما قدرت نیست و چون وقت آید به جان مشتاقیم و طالب . نه تقدیم یابد نه تأخیر .
إِنَّا لِلّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ . إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ بَعْدَهُ وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ أَتْبَعَ
الهُدَى .

دریای دانش ص ۱۴۶ - ۱۴۴

بیانات حضرت عبدالبهاء در بیت مبارک (۱۹ سپتامبر ۱۹۱۹ ساعت هفت و نیم)

...از جمله اموری که به ظاهر بسیار مُحزِن بود که احباء خون گریستند و به باطن فرح اندر فرح ، مسئله اخراج جمال مبارک از ایران بود . اعداء در نهایت سرور و شادمانی و احباء در غایت یأس و حرمانی . جمیع را اعتراف چنان بود که (به علّت) خروج جمال مبارک از ایران ، امر به کلی فراموش و نسیان می شود ؛ زیرا نبود از احباب الا معدودی قلیل . جمیع شهید شده بودند . خونهای مطهر احباء روی زمین را رنگین کرد و اگر نفسی از احباء هم بود بی نهایت در پنهان بود . از طهران تا به بغداد آمدیم یک نفر احباب در راه نبود . در سی منزل راه یک نفس نبود . حالا خروج جمال مبارک بود که سبب شد در بغداد اعلاء کلمه الله شد ، صیت امرالله منتشر شد ، قلوب اعداء مکدر شد ، دلهای یاران امیدوار گشت ، جانها مستبشر شد ، کل احباء به وجد و طرب آمدند . باعث این بود که استقامت کردند ؛ زیرا نفوس جدیدی در ظلّ امر داخل شد ، در جمیع اطراف ایران مؤمنین تازه پیدا شد . اگر این سرگونی نبود ، نمی شد ، این سرور و شکوه حاصل نمی شد . اگر به بغداد تشریف نمی آوردند ، امر محو شده بود . حضور مبارک به بغداد نفخه ثانی بود در صور ، حیاتی جدید به احباء بخشید . سفینه عرفان - ج ۷ - ص ۳۲

بازگشت جمال مبارک از کوه های سلیمانیه

در آن سالها که حضرت بهاءالله بی خبر از بغداد تشریف بردند و دو سال دور بودند ، هیچکس نمی دانست که ایشان کجا هستند و جمیع قلوب در این خوف و هراس بود که مبدا ایشان دیگر هیچگاه بازنگردند . در این زمان حضرت عبدالبهاء پسر کوچکی بودند و غیبت طولانی پدر محبوبشان دیگر غیر قابل تحمل شده بود . بنابراین ، یک شب ، تمام شب ، پسر کوچک (که حتی آن زمان حضرت بهاءالله به ایشان به عنوان آقا یا سرکار آقا اشاره می کردند) قدم می زد ، بالا و پایین می رفت و فریاد می زد و التماس می کرد که "یا الله المستغاث یا الله المستغاث" . تمام شب این عبارت را تکرار کردند . صبح ، موقع طلوع فجر ، قاصدی دم در آمد و گفت که غریبه ای دم دروازه شهر آمده و پیغامی را برای عائله ایشان فرستاده و از آنها خواسته که لباس تمیز و آب برای حمام کردن برایش ببرند ... به این ترتیب حضرت عبدالبهاء متوجه شدند که پدر محبوبشان مراجعت کرده بود .

قصه های مادرم صص ۶۵

اندکی پس از ورود تبعید شدگان به اسلامبول آشکار گردید که احترامات سرشاری که نسبت به حضرت بهاءالله هنگام عزیمت از بغداد به عمل آمده بود، فقط برای مدّتی کوتاه بوده است. تصمیم اولیای دولت عثمانی مبنی بر این که پیشوای "بابیان" و اصحابشان را در عوض تبعید به ایالتی دور افتاده، به پایتخت امپراطوری منتقل کنند، نمایندگان حکومت ایران را بیش از پیش دچار وحشت کرد. سفیر ایران از بیم این که وقایع بغداد تکرار شود و این بار نه تنها هم فکری و پشتیبانی شخصیت های با نفوذ دولت ترک بلکه بیعت و حمایت آنان را نیز جلب نماید، مصرّانه اعزام تبعید شدگان را به نقطه دورتری از قلمرو امپراطوری عثمانی خواستار گردید...

علی رغم اضطراب و تشویش یارانی که اصرار می ورزیدند حضرت بهاءالله از دشمنی موجود بین دولت های عثمانی و ایران و احساس همدردی اولیای امور و مردم عثمانی نسبت به صدمات و مصائب آن حضرت به نفع خود استفاده فرمایند، آن حضرت همواره می فرمودند که هیچ گونه خواهشی از کسی ندارند. گر چه عده ای از وزیران دولت برای ملاقات در محل اقامتی که به ایشان تخصیص یافته بود حاضر می شدند، ولی حضرت بهاءالله از این فرصت ها کوچکترین استفاده شخصی نمی نمودند. ایشان می فرمودند که به موجب دعوت سلطان، مقیم اسلامبول و میهمان سلطانند و آن چه مورد توجه ایشان است مسائل روحانی و اخلاقی است. سالها بعد میرزا حسین خان مشیرالدوله، سفیر ایران، وقتی که دوره مأموریت خود را در پایتخت عثمانی به یاد می آورد و از لطمه ای که حرص و آز و عدم اعتماد و اعتبار هموطنان مسلمانش به شهرت ایران در اسلامبول وارد آورده بود شکوه می کند، به طور شگفت انگیزی زبان به ستایش حضرت بهاءالله گشوده و بی پرده بیان می دارد که به راستی رفتار ایشان در دوره کوتاه اقامتشان در آن شهر، سر مشق و نمونه بوده است.

حضرت بهاءالله صص ۴۷ - ۴۵

لوح مبارک حضرت بهاء الله جل جلاله

هو العزیز

...باری این روزها در ادرنه ساکنیم . اگر چه شهر بزرگی است و ممالک وسیع ، ولیکن قلب را از مفارقت دوستان قرار و سکونی نه و اضطراب قلب ، جمیع امور را مضطرب و پریشان نموده . باری شما ای دوستان و یاران ، این مهاجران و اسیران را فراموش نفرمائید . غمام قضایای الهی و سحاب تقدیر الهی از هر طرف مرتفع شده و به قسمی امطار بلایا و رزایا باریده که نه چشم را یارا که به گریستن ، تسکین قلوب پژمرده دهد و نه لسان را قدرت که به نوحه و ندبه تسلی بخشد . هر روز از کوه مرور نمودیم و به کوه و جبل دیگر وارد شدیم . صد هزار صحرا طی نمودیم و از صد هزار جبل گذشتیم . چه چیزهای ندیده ، دیده شد و چه امور ناشنیده ، مسموع افتاد . اسیری به این جلال ، نشنیدیم و ذلت به این عزت ، ندیدیم . در ظاهر به کمال عزت و جلال و سلطنت بودیم . اگر چه در میان اعداء مبتلا بوده ایم ، قدرت و غلبه سلطان حقیقی در این سفر مشهود بود و بعد از طی جمیع این مراتب مذکوره به بحر رسیدیم . سبحان الله از تموّجات بحرّیه و اریاح مختلفه و این اطفال صغیره دیگر معلوم که چه گذشته و چه روی داده ؛ تا آن که به اعانت بحراعظم از بحر اصغر گذشتیم و به ساحل بحر که مدینه استانبول باشد وارد شدیم و از آن جا به کالسکه نشستیم و به منزلی که معین شده بود از جانب دولت رفتیم و چهار ماه را در آن مدینه غیر مفیده ماندیم و ثمره شجره الهی و ورقه سدره ربّانی را در آن محل ودیعه گذاشتیم و از آن جا مثل أسراء به شهر دیگر که موسوم به ادرنه است وارد شدیم . اسیری چهل روزه شنیده شد ولیکن شش ماهه شنیده نشده بود و در جمیع این مدّت جمعی از اطفال سقیم و مریض بوده اند ؛ تا آن که در خلف قاف مقرر یافتیم و حال غریب و فرید و بی مونس و یار و بی مصاحب و انصار در این شهر ظلمانی ایام فانی را بسر می بریم . این است تفصیل امور ما . حال هر کس چشم حقیقی دارد بگرید و هر کس گوش معنوی باز نموده ، حنین و ناله بشنود ؛ زیرا که چشم مجازی قابل این گریستن نیست و گوش صوری لایق این شنیدن نه .

سفینه عرفان ج ۳ ص ۹ - ۸

آیاتی از کتاب مستطاب اقدس

یا اهل الارض إذا غرُبَت شمسُ جمالی و سُرَّت سماءُ هیکلی ، لا تَضْطَرِّبُوا قُومُوا عَلَى نُصْرَةِ امری و ارتفاعِ کَلِمَتی بَینَ العالمینَ . اَنَا مَعَكُمْ فی کُلِّ الاحوالِ وَ نَنْصُرُكُمْ بِالْحَقِّ . اَنَا کُنَّا قَادِرینَ . مَنْ عَرَفَنِ یَقُومُ عَلَى خِدْمَتی بِقیامِ لا تُقَعِّدُهُ جُنُودُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِینَ . إِنَّ النَّاسَ نِیامٌ ؛ لَوِ انْتَبَهُوا ، سَرِعُوا بِالْقُلُوبِ إِلَى اللَّهِ الْعَلِیمِ الْحَکِیمِ وَ تَبَذُّوا مَا عِنْدَهُمْ وَلَوْ کانَ کُنُوزُ الدُّنْیا کُلُّها لَیَذْکُرَهُمْ مَوْلَهُمْ بِکَلِمَةٍ مِنْ عِنْدِهِ یُنَبِّئُکُمْ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْغَیْبِ فی لَوْحٍ ما ظَهَرَ فی الْاِمْکانِ وَ ما اَطْلَعَ بِهِ اِلَّا نَفْسُهُ الْمُهِیْمِنَةُ عَلَى الْعَالَمِینَ . قَدْ اخَذَهُمْ سُکْرُ الْهَوٰی عَلَى شَأْنٍ لَا یَرَوْنَ مَوْلٰی الْوَرٰی الَّذِی ارْتَفَعَ نِدائُهُ مِنْ کُلِّ الْجِهَاتِ . لَا اِلَهَ اِلَّا اَنَا الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ.

منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله ص ۹۵ ترجمه آیات کتاب مستطاب اقدس

ای اهل ارض زمانی که خورشید جمال من غروب نمود و آسمان هیکل من پوشیده شد ، مضطرب مگردید . بر نصرت امر من و ارتفاع کلمه من بین اهل عالم قیام کنید . من در همه احوال با شما هستم و حقاً شما را یاری می دهم . همانا ما توانائیم . هر کس مرا شناخت بر خدمت من قیام نماید چنان قیامی که لشکریان آسمانها و زمین او را باز ندارند . همانا مردم در خوابند اگر هوشیار شوند با قلوب خود به سوی خداوند علیم و حکیم می شتابند و آن چه دارند رها می کنند حتی اگر همه گنجینه های عالم باشد به خاطر این که مولایشان به کلمه ای از خود درباره آنان سخنی بگوید . این چنین شما را خبر می دهد کسی که علم غیب نزد اوست در لوحی که در امکان ظاهر نشده و بر آن جز نفس او که مهیمن بر عالمیان است مطلع نیست . قطعاً ایشان را مستی هوی و هوس گرفته است به شأنی که مولای مردمان را نمی بینند ؛ کسی که ندایش از همه جهات شدت یافته است . نیست خدائی مگر من که عزیز و حکیم هستم .

شبِ صعودِ طلعت مقصود ... از مجاور و مهاجر و مسافر که تقریباً دویست نفر بودند هر یک فانوسی به سر گذاشتند و دو نفر دو نفر ردیف شدند و حضرت آقا میرزا محمود تلاوت مناجات نمودند و مشرقِ عبودیت (حضرت عبدالبهاء) در یمین و یسار صف استماع مناجات می فرمودند و گاهی هم به اشاره صف را منظم می فرمودند و به این حال به اطراف روضه مبارکه صف کشیدند و خود زجاجة لاهوتیه ، تلاوت زیارتنامه فرمودند و به دست مبارک فانوس ها را گرفتند و مرتباً گذاشتند و بعد مراجعت فرمودند به مسافرخانه بهجی . و آن شب چون شب بیدار بودن بود ، تدارک قوت جزئی که سدّ جوع نماید شده بود و تا صبح به تضرّع و ابتهال مشغول بودند و به جهت رفع کسالت گاهی بیرون تشریف می بردند و احباب حرکتی می نمودند و تر و تازه می شدند و تشریف فرما می شدند و به تعزیت مشغول بودند و نزدیک به صبح وقت صعود باز به اطراف روضه مبارکه مشرف شدند و طراً نوحه و ندبه و گریه و زاری نمودند و مراجعت فرمودند و بعد از طلوع آفتاب بعضی ، نیم ساعت بیشتر استراحت نمودند و دو ساعت از روز گذشته باز به اطراف روضه منیع مشرف شدند و نزدیک دو سال بواسطه این که میرزا آقا جان علیه ما علیه در روضه مبارکه و مقام اقدس امنع ابھی منزل دائمی مستمرش بود و محل طبخ و اکل و شربش را ناقضین اعداء الله در آن مبارک محل قرار داده بودند ، لهذا حضرت عبدالبهاء حفظاً لاحباب و منعاً لظهور الفساد زائرین را منع از دخول مقام منیع فرمودند . اطراف مقام را طواف می نمودند و بعد از زیارت و طواف اطراف مقام منیع ، حضرت عبدالبهاء روی خاک خاضعاً خاشعاً جلوس فرمودند و زائرین هم که تقریباً ۲۰۰ نفر بودند ردیف نشستند و جناب آقا میرزا محمود شروع به خواندن مناجات نمودند ...

هوالبهی الابهی

...ای دوستان الهی وقت شوق و اهتزاز است و هنگام نغمه و آواز . دَم یا بُشری و یا بشری است و نَفَس یا طوبی و یا طوبی . آن شعله و جوش است و حین هوش و خروش . پژمرده نمائید و افسرده نگردید . دمی نیاسائید و آنی راحت نکنید . همیشه در پرواز باشید و مدام در عجز و نیاز . جمال مبارک را فراموش نکنید و الطاف بی پایان را از خاطر مبرید . ملاحظه کنید که آن ذات مقدّس به جهت هدایت ما چه بلایا و مَحَن تحمل فرمود و چه رزایا در سِرّ و عِلَن بر نفس مبارک هموار نمود . در فجر ابداع به انوار مصیبت کبری طلوع فرمودند و در افق عالم انشاء به پرتو رزیه عظمی ظهور نمودند . چه که آن مصائب و بلایا هر چند بر نفس مقدّس سخت و دشوار بود ، ولی سبب هدایت و نورانیت مَن فی الوجود گردید و علّت حیات و زندگانی عالم غیب و شهود . پس باید شب و روز این مصائب را به خاطر آریم و آن بلایا را یاد آوریم و آن عنایات را ذکر کنیم و به شکرانه آن الطاف به عهد و پیمان محکم تمسّک جوئیم و ثابت و راسخ مانیم و به نشر نفحات الله مشغول گردیم و در تعزیز امرش بکوشیم و در انتشار خُلق و خویش جهد

مکاتیب ج ۸ ص ۱۰۸

نمائیم . ع ع

" خداوند یهوه اشکها را پاک می فرماید "

در کتاب گاد پاسز بای حضرت ولی امرالله راجع به ایام اخیر هیکل مبارک مطالبی به این مضمون مرقوم فرموده اند:

...جمال قدم شش روز قبل از صعود در حالی که در بستر به یکی از اغصان تکیه فرموده بودند ، جمیع اصحاب و زائرین و طائفین حول را که در قصر مجتمع شده بودند ، احضار نموده و خطاب به آنان فرمودند که از جمیع شماها راضیم . بسیار خدمت کردید و زحمت کشیدید . هر صبح آمدید و هر شام آمدید . همگی مؤید و موفق باشید به اتحاد و ارتفاع امر مالک ایجاد . در آن روز یکی از احباب به نام میرزا اسماعیل مشرف بوده و خود که در آخرین دیدار نور الانوار حضور داشته ، چنین حکایت نموده که پس از اصغاء این بیانات ، اشکم جاری شد و حزن و اندوه سراپای وجودم را فرا گرفت . در این حین جمال مبین به اشاره مرا نزد خود خواندند . اطاعت نموده ، نزدیکتر رفتم . هیکل اطهر با دستمالی که در دست مبارک داشتند ، اشکم را از گونه هاستردند . در آن لحظه بی اختیار به یاد بیان حضرت اشعیا افتادم که می فرماید : " خداوند یهوه اشکها را از هر چهره پاک خواهد نمود . "

محبوب عالم ص ۴۰۴ - ۴۰۳

ورود به اراضی مقدسه

محلّی که برای تبعید نهائی انتخاب شده بود شهر و قلعه مستحکم و مخوف عکا بود. آن شهر در ساحل اراضی مقدّسه (فلسطین آن زمان و اسرائیل امروز) قرار گرفته بود. آن شهر در سراسر امپراطوری به بدی آب و هوا و شیوع امراض گوناگون معروف بود و دولت عثمانی، آن مستعمره را برای زندانی کردن مجرمین خطرناک از آن رو انتخاب کرده بود که انتظار نمی رفت کسی بتواند بیش از مدّتی کوتاه در آن جا زنده بماند... هر چند انتخاب اراضی مقدّسه برای حبس و تبعید حضرت بهاءالله به منظور زائل کردن تأثیر و نفوذ دینی ایشان و بر اثر اعمال نفوذ روحانیون و عوامل حکومتی صورت گرفته بود، اما اگر گذشته های تاریخ ادیان را به خاطر آریم از این انتخاب غرق در حیرت می شویم؛ زیرا بسیاری از بشارات کتب مقدّسه مربوط به ظهور آخر الزّمان به همین اراضی مقدّسه و خصوصاً عکا و جبل کرمل مربوط می شود. ادیان سه گانه بزرگ عالم که معتقد به وحدانیّت الهی هستند فلسطین را برای آن که محل تلاقی عالم الهی و عالم بشری است محترم می شمارند. در آن زمان فلسطین مثل هزاران سال قبل از آن، مقام خاصی در عرصه انتظارات بشری داشت. فقط چند هفته ای قبل از ورود حضرت بهاءالله به زندان عکا عده ای از رهبران نهضت هیکلیون از پروتستانهای آلمان از اروپا با کشتی به طرف ارض اقدس حرکت نمودند تا در دامنه کوه کرمل مستقر شوند و در آن جا از رجعت حضرت مسیح که معتقد بودند در شرف وقوع است استقبال کنند. بر سر در خانه های کوچک چندی که در ساحل خلیج در طرف مقابل زندان حضرت بهاءالله بنا نموده بودند بر روی سنگ عباراتی مانند "ظهور ربّ نزدیک است" به زبان آلمانی نقش شده بود که تا این زمان نیز باقی و قابل رؤیت است.

حضرت بهاءالله صص ۵۵ - ۵۳

هوالبهی

ای دوستان خالص حضرت یزدان ؛ جمال قدم و اسم اعظم روحی لاجبائه الفدا به جمیع اسماء و صفات بر انحاء کائنات و ارجاء موجودات تجلی فرمود و اشراق نمود . گمگشتگان را به سیل هدی هدایت فرمود و تشنگان را به معین صفا ؛ فقیران را به کنز غنا دلالت نمود و ذلیلان را به اوج عزّت ؛ جاهلان را به بحر علم هدایت فرمود و ذاهلان را به چشمه صافی وجدان ؛ فاقدان را به گنج روان خواند و بیچارگان را از رنج روان برهاند . شب و روز به بیانی بدیع و تبیانی بلیغ و لسانی فصیح پند و نصیحت فرمود که در ظلّ کلمه توحید در آیند و بر شاطی بحر تجرید بیایند . از عین تسنیم بنوشند و در اتحاد عالم بکوشند . اختلافات احزاب را از بنگاه برگنند و منازعات امم را از ریشه بر آرند . صبح توحید بدرخشد و انوار تفرید از مطلع آمال برمد . نسائم جانبخش تقدیس از مهبّ عنایت بوزد و نفحات مُحیی ارواح تجرید از گلشن وحدت منتشر گردد و در این سیل صد هزار بلایای عظیم تحمّل فرمود و صد هزار کأس از سمّ نقیع تجرّع نمود . چه بلایا که کشید و چه رزایا که دید و چه خون دل که چشید . حال جائز است که ما آرام گیریم و جام شهد آشام طلبیم ؛ راحت جوئیم ؛ سلامت خواهیم ؛ در فراش ناز و نعمت استراحت آرزو کنیم ؟ لا والله . این شرط وفا نباشد و دلیل صفا نگردد و آیت هدی نباشد . پس ای دوستان الهی بیائید متحداً جانفشانی نمائیم و از این دنیای فانی به کلی چشم پوشیم و بکوشیم تا رخی در ملکوت ابهی روشن کنیم . ع ع

الثناء الذى ظهر من نفسك الأعلى و البهاء الذى طلع من جمالك الأبهى ؛ عليك يا مظهر الكبرياء و سلطان البقاء و ملك من فى الأرض و السماء ، أشهد أن بك ظهرت سلطنة الله و اقتداره و عظمته الله و كبريائه و بك أشرقت شمس القدم فى سماء القضاء و طلع جمال الغيب عن أفق البداء . أشهد أن بحركته من قلمك ظهر حكم الكاف و النون و برز سر الله المكنون و بدت الممكنات و بعثت الظهورات و أشهد أن بجمالك ظهر جمال المعبود و وجهك لاح وجه المقصود و بكلمته من عندك فصل بين الممكنات و صعد المخلصون إلى الذروة العليا و المشرقون إلى الدركات السفلى و أشهد بأن من عرفك فقد عرف الله و من فاز بلقائك فقد فاز بلقاء الله فطوبى لمن آمن بك و بآياتك و خضع بسطانتك و شرف بلقائك و بلغ برضايتك و طاف فى حولك و حضر تلقاء عرشك فويل لمن ظلمك و أنكرك و كفر بآياتك و جاهد بسطانتك و حارب بنفسك و استكبر لدى وجهك و جادل ببرهانك و فر من حكومتك و اقتدارك و كان من المشركين فى ألواح القدس من اصبح الأمر مكتوباً . فيا إلهي و محبوبي فأرسل إلى عن يمين رحمتك و عنايتك نفحات قدس الطافك لتجذبني عن نفسي و عن الدنيا إلى شطر قربك و لقائك إنك أنت المقتدر على ما تشاء و إنك كنت على كل شئ محيطاً . عليك يا جمال الله ثناء الله و ذكره و بهاء الله و نوره . أشهد بأن ما رأت عين الإبداع مظلوماً شبهك ، كنت فى أيامك فى غمرات البلايا مرة كنت تحت السلاسل و الأغلال و مرة كنت تحت سيوف الأعداء و مع كل ذلك أمرت الناس بما أمرت من لدن عليم حكيم . روى لضررك الفداء و نفسى لبلائك الفداء أسأل الله بك و بالذين استضأت و جوههم من أنوار وجهك و اتبعوا ما أمروا به حباً لنفسك أن يكشف السُّبحات التى حالت بينك و بين خلقك و يرزقنى خير الدنيا و الآخرة . إنك أنت المقتدر المتعالى العزيز الغفور الرحيم . صل اللهم يا إلهي على السدرة و أوراقها و أغصانها و أفنانها و أصولها و فروعها بدوام أسمائك الحسنى و صفاتك العليا ثم احفظها من شر المعتدين و جنود الظالمين إنك أنت المقتدر القدير . صل اللهم يا إلهي على عبادك الفائزين و إمامك الفائزات . إنك أنت الكريم ذو الفضل العظيم لا إله إلا أنت الغفور الكريم .

لوح مبارک حضرت عبدالبهاء جَلَّ ثَنَاهُ

ای جان سوخته آتش فراق ، در این فرقت پر حرقت ، آهی جهانسوز بکش و فغانی عالم سوز برآر . آتشی در قلب عالم زن و شعله در جان بنی آدم . بنیاد صبر را بر باد ده و بنیان قرار را از پایه برانداز . گریبان چاک کن و موی پریشان کن . چشم گریان جو و جگر سوزان طلب . ناله سحر گاهی کن و زاری صبحگاهی . در بحر حیرت غرق شو و بر خاکستر حسرت نشین . آه و حنین کن و ناله و انین نما . سیل سرشک جاری کن و خون دل غذای روحانی نما . فریاد و فغان آغاز کن تا درهای ملکوت ابھی باز شود . آهنگ وصال کن و شاهد آمال بخواه . در مقعد صدق داخل شو و در رفیق اعلی حاضر و در جوار رحمت کبری ساکن گرد .

منتخبات مکاتیب حضرت عبدالبهاء ج ۲ ص ۶۴

ای قوای قدیر و حافظ امین ؛ اغنام تو هستیم محافظه نما . منادیان امر توئیم تأیید و توفیق بخش . ناشرین نفحه طیبه مسکيه الهیه هستیم ما را از مادونت فارغ کن و پاک و مقدس نما . حامل پیام نجاتیم به اعمال و اخلاقی ملکوتی در انجمن عالم مبعوث فرما . منتظر ظهور بشارات توئیم و دل به وعده های محکمت بسته ، قوه ات را نمایان نما و به تحقق آمال این قلوب محترقه را شاد و مستبشر کن . این فئه مظلومه را از بدو ظهور در کھف منیع و ملاذ رفیعت محافظه فرمودی و در تحت سلاسل و اغلال ، آئین مبینت را اعلان فرمودی و در آتش بلا رخ حبیبانت را برافروختی و به دماء شهیدانت شجره امرت را سقاییت کردی . هیکل زیبای مقدس امرت را از ظلم و جفای دول و ملوک عالم و لعن و طعن اعداء و دسائس ناقضان اهریمنان سست عنصر ، حمایت و وقایت فرمودی و به انواع محن و بلايا و آسرت و غربت و نفی و زندان ، رافعین لوایت را ممتحن و مخصّص فرمودی . حال وقت نصرت و عزّت است . ابواب آسایش و جلال را بر وجه این ستمدیدگان مفتوح کن و عظمت و سطوت قدیمه ات را نمایان نما . بهائیان مظلوم را قوت عنایت کن و مفتخر و مشتهر نما و عالم ملک را در ظل ظلیل شریعت مقدسه ات در آور . آنچه را به ایرانیان که یاران عزیز تواند وعده فرمودی ، ظاهر کن و وعود الهیه که در کتاب اقدست مسطور ، اکمال و اتمام فرما . توئی مقلّب قلوب و کاشف کروب . توئی سمیع و مجیب و توئی قادر و توانا .

بنده آستانش شوقی

مجموعه مناجات حضرت ولی امرالله ص ۱۷

اقتدار ظاهری حضرت بهاءالله

آثار و علائم تعظیم و تکریم عمومی به حضرت بهاءالله، در عگا افزایش یافت. سیل زائرین بیشتر شد و تشرّف نفوس سرشناس برای ادای احترام آغاز گشت. حکمران عگا در یک موردی از روی صمیمیت به حضرت بهاءالله پیشنهاد نمود که می توانند از سجن خارج و به هر جا که اراده فرمایند نقل مکان نمایند ولی هیکل مبارک به عنوان اینکه زندانی بودند از قبول این توصیه خودداری فرمودند. بعداً حضرت عبدالبهاء مفتی عگا را واسطه قرار دادند. این شخص که ارادت و احترام فوق العاده به حضرت بهاءالله داشت از آنحضرت استدعا نمود که زندان را ترک کنند و سرانجام حضرت بهاءالله نه سال پس از ورود به عگا به ترک زندان رضایت دادند و به قصر مزرعه نقل مکان نمودند. هیکل مبارک مدت دو سال در قصر مزرعه ساکن بودند و بعد به قصر مجلل بهجی در جلگه عگا که صاحبش به علت شیوع بیماری آن را به سرعت ترک کرده بود، نزول اجلال فرمودند.

دستور صریح سلطان که لزوم حبس شدید و غلیظ را برای حضرت بهاءالله تأکید می کرد، هرگز لغو نشده بود. ولیکن سلطه و قدرت سلطان سلاطین آن را به ورق پاره ای تبدیل کرده بود. به فرموده حضرت عبدالبهاء «ابواب عظمت و سلطنت حقیقی مفتوح و امراء فلسطین از هیمنه و نفوذ و قدرت و جلالت مبارک حسرت می بردند... حکام و متصرفین، ضباط و مأمورین به کمال خضوع و خشوع تمنای شرفیابی به محضر اقدس می نمودند و هیکل اطهر به ندرت رخصت حضور عنایت می فرمودند.

چشم امکان چنین سلطه بارزی را که از جانب یک زندانی مظلوم در برابر اولیای ظالم اعمال می شد، هرگز مشاهده ننموده بود. جمال اقدس ابهی در حالیکه دو آمر نیرومند زمان، یعنی سلطان عثمانی و شاه ایران بر علیه شان قیام و آن حضرت را به سجن شدید محکوم کرده بودند، از ارض اقدس امور امرالله را با موفقیت آشکار اداره می کردند. در همین زمان بود که یک نمایندگی بهائی در اسکندریه به جهت توزیع الواح و آثار مبارکه به ایران، تأسیس شد مؤسسه دیگری نیز در بیروت برای حفظ مصالح زائرین بیشماری که از آن شهر می گذشتند به وجود آمد. تعداد

مراکز امریه در ایران و کشورهای مجاور مضاعف شد تنوع موجود در میان افراد جامعه بهائی بیشتر گشت و طبیعتاً این پیشرفتهای سبب بروز تضییقات تازه گردید .

بزودی این حقیقت بر دشمنان امر در خطّه ایران، آشکار شد که تبعید حضرت بهاءالله به عکا همانند تبعیدهای قبل از آن قادر به جلوگیری از پیشرفت امر الهی نبوده است.

مأخذ: کتاب خلق جدید و صنع بدیع ص ۲۷۲-۲۷۳

بحران و پیروزی در ایام حیات مبارک حضرت بهاءالله

دورهٔ رسالت حضرت بهاءالله، شاهد یک رشته بحران ها و فتوحات پیاپی بود و این همان نمونه ای است که امر الهی از بدو تاریخ خود به خود دیده است. هر بحرانی که امر الهی با آن روبرو می شود و هر شدت و بلائی که همراه آن بر پیکر شریعت الله وارد می آید، نیروی روحانی تازه ای بر می انگیزد که ضامن پیروزی های متعاقب آن می باشد. قتل عام بایبان پس از سوء قصد بر علیه شاه به ولادت امر حضرت بهاءالله در سیاه چال منتهی شد. سرگونی حضرت بهاءالله به عراق و وقایع بعد از آن منجر به ظهور سلطه و عظمت و اظهار امر علنی آن حضرت گردید. تبعید هیکل مبارک به اسلامبول و ادرنه، به اعلان عمومی امر آن حضرت انجامید و بالاخره اعزام حضرت بهاءالله به عکا نیروی روحانی تازه ای آزاد کرد که با نزول احکام و تعالیم بهائی و اعلان عهد و میثاق الهی، مشخص و مشهود گردید.

سلطان عثمانی و شاه ایران نیز که حضرت بهاءالله را تحت تضييقات قرار داده بودند هر دو مورد سوء قصد واقع شده به قتل رسیدند و سلسلهٔ حکومت آنان به نحو ننگ آوری از هم پاشیده شد. آن دسته از وزرا و مامورین سرشناس که بر علیه امر بهائی کوشیده بودند اغلبشان یا به مرگ ناگهانی درگذشتند و یا از مشاغل خود برکنار و به تدریج به صورت افراد مردود و ناشناس از بین رفتند. از هیجده نفسی که میرزا یحیی به عنوان «شهدا» برگزیده بود یازده نفرشان وی را ترک و با اظهار ندامت به حضرت بهاءالله رو آوردند و نفسی که از جانب ازل به سمت جانشینی انتخاب شده بود در محضر عام، هم خود او و هم دیانت بابی را انکار نمود. بدین ترتیب ملاحظه می شود آنان که از بدو امر بر علیه مظهر ظهور الهی قیام کرده بودند به نحوی به مکافات الهی گرفتار و به کیفر اعمال خود رسیدند.

مأخذ: کتاب خلق جدید و صنع بدیع ص ۲۷۴-۲۷۳

هدف و مقصود حضرت بهاءالله از تحمّل مصائب و بلايا

حضرت بهاءالله می فرمایند:

حق ظاهر شده که ناس را به صدق و صفا و دیانت و امانت و تسلیم و رضا و رفق و مدارا و حکمت و تقی دعوت نماید و به اثواب اخلاق مرضیه و اعمال مقدّسه کل را مزین فرماید. (۱)

و درجایی دیگر می فرمایند:

بشنوید ندای مظلوم را و به اخلاق طیبّه و اعمال مرضیه، حق را نصرت کنید این است آن عهدی که از اوّل ایّام از کل اخذ شد. طوبی از برای نفسی که به عهد خود وفا نموده. اوست از مقرّبین در کتاب مُبین. (۲)

و در کتاب عهدی می فرمایند:

مقصود این مظلوم از حمل شداید و بلايا و انزال آیات و اظهار بینات اخمداد نار ضغینه و بغضاء بوده که شاید آفاق افتد اهل عالم به نور اتّفاق منور گردد و به آسایش حقیقی فائز... ای اهل عالم شما را وصیت می نمایم به آنچه سبب ارتفاع مقامات شماست. به تقوی الله تمسّک نمائید و به ذیل معروف تشبّث کنید.

و در بیانی دیگر می فرمایند:

ای اهل ارض لَعْمَری و عَمْرُکُم. این مظلوم خیال ریاست نداشته و ندارد و مقصود رفع آنچه سبب اختلاف احزاب عالم و تفریق امم است، بوده و هست تا کل فارغ و آزاد شوند و به خود پردازند. (۳)

و در مقامی دیگر می فرمایند: الیوم دینُ الله و مذهبُ الله آنکه، مذاهب مختلفه و سُبُل متعدّده را سبب و علت بغضاء ننمایند. این اصول و قوانین و راههای محکم متین از مَطْلَع واحد ظاهر و از مَشْرِقِ واحد مَشْرِق و این اختلافات نظر به مصالح وقت و زمان و قرون و اعصار بوده. (۴)

۱. لئالی الحکمه ص ۱۹۱ ۲. امر خلق ج ۲ ص ۴۵۸ ۳. لوح ابن ذئب ص ۲۵ ۴. لوح ابن ذئب ص ۱۰